

رسالت جاوید

«مسائلی با لطف الله روزبھانی»

ردی بر شبھات متداول اسلام ستیزان

نویسنده:

محمد بن عمر الکردی

رسالت جاوید

مسائلی با لطف الله روزبھانی
نقدی بر شبھات متداول اسلام ستیزان

نویسنده

محمد بن عمر الکردی

مشخصات کتاب

نام کتاب: رسالت جاوید

نویسنده: محمد بن عمر الکردی

ناشر: رد شبهات ملحدین

تاریخ انتشار: بهار ۱۳۹۶

موضوع: اسلام، دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

کلیه حقوق برای ناشر و مؤلف محفوظ است



www.No-Atheism.net - telegram.me/No_Atheism

به اطلاع خوانندگان گرامی می‌رسانیم که برای ارتباط با مؤلف و ارائه‌ی پیشنهادات و انتقادات خود پیرامون این کتاب، می‌توانید با حساب تلگرام @IslamDeffBot مکاتبه فرمایید و دیدگاه‌های ارزش‌مندتان را به سمع ما برسانید. در صورت امکان، از انتقادات و پیشنهادات شما عزیزان در ویرایش‌های بعدی کتاب بهره خواهیم گرفت.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۶
شبّهات کلی پیرامون قرآن کریم.....	۹
قرآن تنها برای عرب‌هاست!.....	۱۰
ادعای اقتباس قرآن کریم از کتب پیشین!.....	۱۵
مشاوران پیامبر در قرآن کریم!.....	۲۶
فصاحت قرآن عربی با وجود الفاظ عجمی!.....	۳۰
خداوند در اسلام.....	۳۳
صفات الله در کتاب مقدس وجود ندارد!.....	۳۳
خدای مسیحیت، خدای محبت است!.....	۳۶
معاد در اسلام.....	۴۰
شراب‌خواری در بهشت!.....	۴۰
شبّهاتی پیرامون پیامبر اسلام ﷺ.....	۴۲
ازدواج‌های مکرر پیامبر!.....	۴۳
ازدواج با محارم و تصاحب زینب!.....	۴۸
غارت کاروان‌های تجاری به فرمان پیامبر!.....	۵۱
منبع درآمد پیامبر!.....	۵۳
زنان از دیدگاه اسلام.....	۵۷
حقوق زنان در عهد جاهلیت!.....	۵۹
انکار زنده به گور کردن دختران در عهد جاهلیت!.....	۶۲

- ۶۵ معیارهای انتخاب همسر در اسلام!
- ۶۸ زنان مصیبت هستند!
- ۶۹ **شبهات متفرقه**
- ۶۹ جهاد اسلامی نزد آقای روزبهانی
- ۷۳ دلیل گسترش اسلام چه بود؟
- ۷۸ مؤمن و کافر هرگز یکسان نیستند!
- ۸۲ هدایت از دیدگاه اسلام
- ۸۵ تناقض در آیات مربوط به توبه!
- ۸۷ جمع کردن سیم و زر برای علمای اسلام جایز است!
- ۹۰ توهین به پیروان موسی در قرآن!
- ۹۱ توهین به قوم ترک در قرآن!
- ۹۴ آیا کعبه را ابراهیم بنا کرد؟!
- ۹۵ انکار معمر بودن نوح در قرآن کریم!
- ۹۷ علت رؤیت ماه چیست؟!
- ۹۹ **منابع**

پیشگفتار

﴿وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾

[الجاثیه: ۹]

و زمانی که چیزی از آیات ما را می‌داند، آن را به تمسخر می‌گیرد. چنین کسانی عذاب بزرگ و خوارکننده‌ای دارند.

بسم الله الرحمن الرحيم، إن الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا، ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمدا عبده ورسوله، أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون، فصل اللهم وسلم على عبدك ورسولك نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين، أما بعد:

چندی پیش یکی از دوستان که مقیم اروپا هستند، کتابی به نام «قرآن، کلام محمد» را برایم فرستادند و پرسش‌هایی در خصوص مطالب آن داشتند که نیاز به پاسخ داشت. با آن‌که پاسخ‌هایی برای او نوشتم، اما تصمیم بر آن گرفتم که رد مختصری بر آن کتاب بنویسم تا علاوه بر آن دوست، سایر برادران و خواهران ایمانی، و همچنین دل‌خفتگان نیز از آن بهره ببرند و از الله متعال توفیق هدایت را برای همگان خواستاریم.

مطالب کتاب یاد شده، بیشتر جنبه‌ی تمسخر و افتراء دارد و در کل آن نمی‌توان ده مطلب را یافت که رفرنس و منبع معتبری داشته باشد. همچنین غالب شبهات، کپی شده از مستشرقین و معاندینی است که هدفی جز طعن در اسلام نداشته‌اند، بنابراین با پاسخ دادن به این شبهات، تمام این قوم را به چالش کشیده‌ایم. از کتاب بگذریم تا به مؤلف آن، یعنی آقای دکتر (!) لطف الله روزبهانی برسیم، او تقریباً هیچ‌چیز نمی‌داند و خود از طائفه‌ی متحیرین است! آن‌جا که باید شعر بگوید، خشت می‌زند! آن‌جا که باید تاریخ بداند، بی‌اطلاع است و آن‌جایی که باید حدیث‌شناس باشد، با عوام برابری می‌کند! مصیبت کبری آن‌جاست که قرآن‌شناس هم نیست و از علوم قرآنی بهره‌ای ندارد، اما با وضعیت تأسف‌باری که

مختصرش گذشت، از قلت حیا و کثرت طمع، به زعم خویش دست به نقد قرآن کریم زده است! او پس از چند مقدمه‌ای که خالی از اشتباه نیستند، به ترتیب سوره‌های قرآن کریم را معرفی کرده و به گمان خود موفق به خرده‌گیری از این آیات می‌شود. هر جا عرصه بر او تنگ شود، از تمسخر و شوخی‌هایش یاری می‌طلبد! باید گفت که جناب دکتر روزبهانی جز چند کتاب در مسائل اسلامی نمی‌شناسد و البته همین که همان کتاب‌ها را هم خوانده باشند، جای شک و تردید دارد، زیرا «حلیة المتقین» را «حلیة المتقین»^۱ و «الأربعین النوویة» را «الأربعین النوریة»^۲ می‌نامد! همچنین ایشان سوره‌ی «الجاثیة» که سوره‌ی چهل و پنجم قرآن است را «جاثیة» نوشته‌اند و البته این یک خطای تایپی نیست که به تایپست نسبت داده شود، زیرا این اشتباه هم در فهرست و هم در متن کتاب تکرار شده است و چاره‌ای جز نسبت دادنش به آقای دکتر فاضل قرن بیست و یکم نداریم! جناب دکتر پس از ذکر آیه‌ی ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾^۳ فرموده‌اند: «با این حساب ما ها فقط بنده الله نیستیم، محمد مصطفی هم صاحب ماست!»^۴ بنابراین ما با شخصی سروکار داریم که گمان کرده است «صاحب» در این آیه مبارکه به معنای «مالک» است!! دکتر قرآن‌شناس! آیه‌ی ﴿فِي حَبْلِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾^۵ را هم این‌گونه ترجمه کرده‌اند: «به گردن ابو لهب، طنابی از لیف خرمان آویزان است!»^۶ در حالی که ضمیر «ها» طبیعتاً باید به زن ابو لهب بازگردد، و نسبت دادن این به خود ابو لهب کرامت‌ست که سابقه ندارد! دقت داشته باشید که شعار ایشان در کتاب مذکور، آن است که «ما با هزار و یک دلیل به شما ثابت می‌کنیم که این کتاب، کلام

۱. همان، ص ۵۴

۲. همان، ص ۶۷

۳. النجم، آیه ۲: یار شما گمراه نشده و راه خطا نبوئیده است.

۴. قرآن کلام محمد، ص ۲۱۳

۵. المسد، آیه ۵

۶. قرآن کلام محمد، ص ۲۴۰

محمد / است...»^۷ و ما نیز به مهمترین شبهات ایشان پاسخ داده‌ایم، و راست گفته‌اند مشیت نمونه‌ی خروار است!

پس از اولین ویرایش، مطالب کتاب خود را به چند بخش تقسیم کردیم: بخش اول را به شبهات کلی پیرامون قرآن کریم که آقای دکتر طرح کرده‌اند اختصاص داده‌ایم. در بخش دوم شبهات آقای دکتر در خصوص توحید (که از جمله‌ی آن، توحید اسماء و صفات است) را پاسخ داده‌ایم و در این بخش است که نا آگاهی مؤلف به کتاب مقدس (عهد قدیم و عهد جدید) نیز آشکار می‌گردد و برای بار هزارم ثابت می‌شود که ایشان چیزی جز تقلید از مستشرقین مغرض در آستین ندارند! در بخش سوم به یکی از شبهات ایشان در خصوص احوال بهشت پرداخته‌ایم، و در فصل‌های بعدی نیز شبهات دیگر ایشان پیرامون پیامبر اسلام، سیدنا محمد بن عبد الله ﷺ، حقوق زنان و... تجزیه و تحلیل شده است.

در این کتاب سعی بر این داشته‌ام که در پاسخ به شبهات، تکیه بر احادیث و اخباری باشد که با اسناد معتبر نقل شده‌اند و علماء به آن استشهاد کرده باشند، و اولویت در نقل احادیث بر کتب شش‌گانه (خصوصاً صحیحین) بوده است. همچنین در هر موضوعی به معتبرترین کتبی که در آن موضوع تألیف شده است تکیه کرده‌ام و پراستفاده‌ترین منابعی که از آن‌ها بهره گرفته‌ام را در انتهای کتاب معرفی کرده‌ام. هرگونه انتقاد و یا پیشنهاد خوانندگان عزیز را با آغوش باز می‌پذیرم و بإذن الله از نکات دوستان عزیز در ویرایش‌های بعدی این کتاب بهره خواهم گرفت و امیدوارم که ما را از دعا‌های خیر خود بی‌نصیب نسازید.

العبد الفقیر إلى ربه الغنی، محمد بن عمر الکردی

۲۵ جمادی الآخر ۱۴۳۸

۷. همان، معرفی قبل از فهرست

شبهات کلی پیرامون قرآن کریم

قرآن کریم، کلام خدا و آخرین کتابیست که یگانه آفریننده‌ی جهان، توسط جبرئیل (علیه السلام) بر قلب نازنین پیامبر ﷺ نازل کرده است. قرآن کریم بصورت تدریجی از ابتدای بعثت (آیات ابتدایی سوره‌ی علق) تا انتهای حیات رسول خدا (آیه‌ی ۲۸۱ سوره‌ی بقره) نازل شده است^۱، با سوره‌ی «الفاتحه» آغاز شده و با سوره‌ی «الناس» پایان می‌پذیرد و بر حسب محل نزول، عده‌ای از آن مکی، و عده‌ای دیگر مدنی می‌باشند.^۲ در زمان پیامبر اکرم ﷺ عده‌ای از صحابه مسئول کتابت وحی بوده^۳ و عده‌ای دیگر آن را به سینه می‌سپرده‌اند.^۴ پس از وفات پیامبر ﷺ نیز صحابه‌ی ایشان در رساندن قرآن به نسل بعدی که تابعین هستند، تلاش بسیاری کرده‌اند و هر کدام شاگردانی تربیت کرده‌اند.^۵ به همین ترتیب قرآن کریم بصورت متواتر به دست ما رسیده است^۶ و هیچ آیه‌ای در آن نیست که از کلام بشر باشد،

۱. المقدمات الأساسية فی علوم القرآن، ص ۳۵

۲. آیات مکی قبل از هجرت به مدینه، و آیات مدنی پس از هجرت نازل شده‌اند.

۳. از بزرگان این گروه می‌توان علی بن ابی طالب، زید بن ثابت، ابی بن کعب و معاویه (رضی الله عنه) را ذکر کرد.

۴. از بزرگان این گروه هم می‌توان به ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت، عبد الله بن مسعود، سالم مولی ابی حذیفه، أبو درداء، أبو زید انصاری و عبد الله بن عمرو بن عاص (رضی الله عنه) اشاره کرد.

۵. مشهورترین مدارس تفسیر قرآن به این صورت هستند: ۱. مدرسه‌ی مکی به استادی سیدنا عبد الله بن عباس (رضی الله عنه)، که مشهورترین شاگردانش عکرمه، عطاء بن ابی رباح و سعید بن جبیر هستند. ۲. مدرسه‌ی مدنی که شیخ آن ابی بن کعب انصاری (رضی الله عنه) است و زید بن أسلم و محمد بن کعب مشهورترین شاگردانش هستند. ۳. مدرسه‌ی عراقی به استادی عبد الله بن مسعود (رضی الله عنه) که شاگردانی مانند علقمه بن قیس و مسروق بن أجدع را تربیت کرد.

۶. البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۲۱

و به اجماع علمای اسلام ادعای تحریف و یا انکار حرفی از حروف آن کفرآور است و شخص را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند.^۱

قرآن تنها برای عرب‌هاست!

دکتر لطف الله روزبهانی می‌نویسد: «در ابتدای کار، فکر محدود محمد تنها به ساکنین حجاز بود و او تصورش را نمی‌کرد که روزی اسلام از مرزهای ریگ‌زار خارج شود و به سایر شهرها برسد. گواه ما سوره یوسف آیه ۲، سوره ابراهیم آیه ۴، و سوره زخرف آیه ۲ است که در تمامی آن‌ها به این مسئله اشاره شده است که ما قرآن را به عربی فرستادیم و ما هیچ رسولی را به میان قومی نفرستادیم، مگر به زبان آن قوم.»^۲

می‌گوییم: پاسخ بر چند وجه است...

اولاً. این که پیامبر ﷺ در ابتدا تصور این را نداشته‌باشند که اسلام جهانی شود، یک ادعایی گزاف و بدون دلیل است، و همچنین در تمامی سوره‌های مکی نمی‌توان آیه‌ای را یافت که دعوت اسلامی را در قوم عرب یا مردم مکه حصر کرده باشد. چرا که اسلام، هدایت الهی است و هدایت الهی هم انحصاری به عرب و غیر عرب ندارد.

ثانیاً. در آیاتی که جناب دکتر ذکر کرده است، هیچ اشاره‌ای به این نشده است که دعوت قرآن منحصر به قوم عرب باشد. برای مثال الله متعال می‌فرماید که ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾، اما عربی بودن قرآن که دال بر انحصاری بودنش به قوم عرب نیست! امروزه بهترین کتاب‌ها در مسائل تخصصی به زبان انگلیسی نوشته می‌شوند، اما تا به حال احدی ادعا نکرده است که کسی جز انگلیسی زبان‌ها نباید این کتاب‌ها را مطالعه کند! اگر کسی اشکال کند که آن کتاب‌ها به زبان‌های دیگر ترجمه می‌شوند، به آنان می‌گوییم که

۱. الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص ۵۸۶

۲. قرآن کلام محمد، ص ۲۳

ترجمه‌ی معنوی قرآن به زبان‌های دیگر نزد اهل علم جایز بوده و اشکالی ندارد^۱ چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌فرماید: «ترجمه‌ی معانی قرآن برای کسی که عربی نمی‌داند، به اتفاق علما جایز است»^۲

ثالثاً. دلایل بسیاری در قرآن کریم وجود دارند که ثابت می‌کنند رسالت ایشان جهانی است و ما قادر به استشهاد به این ادله هستیم، اما اسلام ستیزان قادر نیستند که حتی یک دلیل صریح و روشن بر انحصاری بودن دعوت ایشان به قوم عرب ارائه کنند! اکنون تعدادی از آن دلایل را بر سبیل اختصار ذکر می‌کنیم:

۱. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا...﴾^۳ یعنی: «ما تو را برای تمامی مردمان فرستاده‌ایم، تا مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی...»^۴
۲. ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۵ یعنی: «والا مقام کسی است که فرقان را بر بنده‌اش نازل کرده است تا جهانیان را بیم دهد»^۶

۱. علمای این شأن تنها دو شرط برای آن ذکر کرده‌اند: ۱. اینکه جایگزین قرآن نگردد، بلکه متن عربی موجود باشد و در کنار هر آیه ترجمه‌ی آن قرار داده شود. ۲. مترجم به لغت عرب و زبان مقصد، و همچنین به الفاظ شرعی قرآنی عالم باشد.

۲. الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، ج ۲، ص ۵۵

۳. سبأ، آیه ۲۸

۴. آقای روزبهانی در صفحه‌ی ۱۸۱ از کتاب خود به مکی بودن این سوره اعتراف کرده‌اند: «سوره‌ی سبأ با ۵۴ آیه که در مکه توسط محمد نوشته شده است».

۵. الفرقان، آیه ۱

۶. سوره‌ی فرقان با تمامی آیاتش در مکه و قبل از هجرت به مدینه نازل شده است و آقای روزبهانی هم به این مسئله در صفحه‌ی ۱۵۰ از کتابش اعتراف کرده است: «سوره فرقان مشتمل بر ۱۷ آیه که در مکه نگارش یافته است...»، بنابراین همین آیه به تنهایی تمامی ادعاهای امثال دکتر روزبهانی را درهم می‌شکند!

۳. ﴿وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾^۱ یعنی: «تو در برابر این پاداشی نمی خواهی و همانا قرآن جز پند و اندرز برای جهانیان نیست»^۲
۴. ﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۳ یعنی: «و تو را به عنوان پیامبری برای مردم فرستاده ایم، و کافیت که خداوند گواه باشد»
۵. ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾^۴ یعنی: «این قرآن جز پند و اندرز برای جهانیان نیست»^۵
۶. ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۶ یعنی: «بگو ای مردم! من فرستاده‌ی خدا به سوی تمامی شما هستم، خدایی که آسمان‌ها و زمین از آن اوست»
۷. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۷ یعنی: «و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده ایم»^۸

۱. یوسف، آیه ۱۰۴

۲. این آیه در سوره‌ی یوسف آمده است، یعنی همان سوره‌ای که آقای روزبهانی به آیه‌ی دوم آن برای اثبات جهانی نبودن قرآن کریم استناد کرده‌اند، فتأمل!!

۳. النساء، آیه ۷۹

۴. التکویر، آیه ۲۷

۵. سوره‌ی «التکویر» مکی است. بنگرید به: تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۳۲۸

۶. الأعراف، آیه ۱۵۸

۷. الأنبياء، آیه ۱۰۷

۸. سوره‌ی «الأنبياء» به اتفاق اهل تفسیر مکی است. بنگرید به: تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، ص ۳۳۱

رابعاً. در سنت و سیره‌ی پیامبر اسلام ﷺ دلائل بسیاری بر عمومیت رسالت ایشان موجود است، که از جمله‌ی آنهاست:

۱. جابر بن عبد الله از پیامبر ﷺ نقل می‌کند، که فرمودند: «وبعثت إلى الناس كافة»^۱ یعنی: «و به سوی تمامی مردم فرستاده شدم»، و این حدیث بر جهانی بودن رسالت ایشان صراحت کامل دارد.

۲. همچنین از ایشان نقل شده است که فرمودند: «كان النبي يبعث إلى قومه خاصة وبعثت إلى الناس عامة»^۲ یعنی: «هر پیامبر فقط برای قوم خودش فرستاده شده است، اما من برای تمام مردم مبعوث شده‌ام»، و این حدیث نیز دلالت آشکاری بر مسئله دارد.

۳. از مسلمات تاریخی آن است که پیامبر ﷺ به دربار کسری و قیصر نامه نوشتند و آنان را به اسلام دعوت کردند.^۳ طبیعتاً اگر رسالت ایشان جهانی نبود، به سوی آنان نامه و سفیری نمی‌فرستادند.

۴. چنانکه عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت کرده است، رسول خدا ﷺ برای مجوس جزیه تعیین کرده بود^۴ و این دلالت بر عمومیت دعوت ایشان دارد. زیرا اگر مجوس ملزم به ایمان آوردن به ایشان نبودند، اخذ جزیه از آنان دلیلی نداشت.

۵. در حدیث صحیحی آمده است که پیامبر ﷺ به فتح بلاد فارس توسط جماعتی از مسلمانان بشارت دادند.^۵ اگر اسلام مختص قوم عرب بود، پیامبر ﷺ نه تنها بشارتی به

۱. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۹۵

۲. همان، ج ۱، ص ۷۴

۳. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۹۷

۴. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۹۶

۵. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۳۷ - این حدیث و مشابه آن در کتب امامیه نیز وارد شده است و آقای محمد باقر مجلسی تصریح به تواترش کرده است. بنگرید به: مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۳۹

صحابه نمی دادند، بلکه این عمل را نمی پذیرفتند، بنابراین تقریر و این قول ایشان دلیل واضحی بر مشروعیت فتح ایران و البته جهانی بودن دعوت اسلام است.

نتیجه گیری: از آنچه که گذشت، جهانی بودن رسالت پیامبر ﷺ و بطلان ادعای جناب روزبهانی ثابت می شود و هیچ بهانه ای برای کسی باقی نمی ماند. این گونه نیست که خداوند مهربان حقیقت و هدایت را به قومی عنایت کرده و آن را از دیگر اقوام جهان دریغ کند. کسانی که چنین گمانی دارند، یا در عدالت و رحمت خداوند شک کرده اند، و یا این که بر دل های خود پرده زده اند، ونعوذ بالله من الضلال...

ادعای اقتباس قرآن کریم از کتب پیشین!

پیش از آن که به شبهات آقای روزبھانی پردازیم، لازم می دانم که یک پاسخ کلی به این شبهه داده شود. اسلام ستیزان شباهت های بین اموری که در دین اسلام و ادیان دیگر وجود دارد را حمل بر اقتباس و کپی برداری کرده اند. برای رد این مسئله به ذکر یک مثال بدون تشبیه - می پردازیم: تصور کنید دو دانش آموز در یک آزمون شرکت کنند و پس از پایان آزمون، شخصی آن دو را متهم به تقلب کند! اگر از شخص متهم کننده مدرکی طلب شود، لابد می گوید که مطالب موجود در برگه های امتحان به هم شبیه هستند!! اما اگر شخص عاقلی از راه برسد، به آن کارآگاه مجنون! توضیح می دهد که دلیل تشابه در پاسخ ها، آن است که هر دو دانش آموز در محضر یک استاد بوده اند و یک منبع را برای امتحان مطالعه کرده اند! اگر مشابه حکمی از احکام تورات (اگرچه بسیاری از آن دست خوش تحریف شده است) در قرآن کریم هم موجود باشد، جای تعجبی ندارد، زیرا هر دو سرچشمه ی مشترکی داشته اند و این دال بر اقتباس یا کپی برداری نیست! اما چه کنیم که کار ایشان بهانه گیری است و هر حکمی از اسلام که مشابه اش را در هر کتاب دیگری بیابد، "اورکا، اورکا" گویان پرچم اکتشاف به دست گرفته و آن را به صحنه ی معرکه می آورد!

جناب دکتر این گونه آغاز می کند: «محمد باورهای قبایل مشرک عرب را که به ستاره پرستی می پرداختند در قرآن منعکس نموده... طواف خانه کعبه را... از بت پرستان عرب به عاریه گرفته است. واژه الله را از روی بتی که در خانه کعبه وجود داشته برداشته و به عنوان خدای یکتا مطرح ساخته و مراسم حج را که تمامی پیش از محمد وجود داشته در بست قبول کرده...»^۱

می گویم: خوب است که خوردن غذا و آشامیدن آب و خوابیدن را در انتها به عنوان اقتباس های مزعوم ذکر نکرده اید، زیرا این موارد هم قبل از سیدنا محمد ﷺ وجود داشته اند!

اولاً. عقاید ستاره پرستان دقیقاً به چه شکلی در قرآن کپی شده است؟! طبعاً اصلی ترین خصوصیت ستاره پرستان، پرستش ستارگان است، اما دین مبین اسلام نه تنها برای ستارگان قدرتی قائل نیست، بلکه بشر را به توحید خالص دعوت می کند. پس چرا جناب دکتر! نگفته اند که کدام مسئله از مسائل اسلام، اقتباسی از مشرکینی است که ماه را پرستش می کرده اند، و برای آن روزه گرفته و سجده می کرده اند؟! البته الله متعال که راست گو تر از هر کسی است، می فرماید: ﴿لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾^۲ یعنی: «برای خورشید و ماه سجده نکنید، بلکه برای خدایی سجده کنید که آن ها را آفریده است، اگر واقعاً او را می پرستید.»

ثانياً. اعمال حج و طواف خانه ی کعبه اقتباس از مشرکین عهد جاهلیت نیست، بلکه در شریعت ابراهیم (علیه السلام) نیز وجود داشته اند. اما مشرکین مکه که به تدریج منحرف شده بودند، آئین توحیدی را مشحون از خرافات و شرکیات ساخته بودند. بنابراین مسلمانان از مشرکین مکه به ابراهیم (علیه السلام) اولی تر هستند و انجام این امور تبعیت از مشرکین عهد جاهلیت به شمار نمی آید. الله متعال می فرماید: ﴿قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ - فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۳ یعنی: «بگو خدا راست گفته است، بنابراین از آئین ابراهیم پیروی کنید که به حق گرا بوده و از مشرکین نبود. نخستین خانه ای که برای مردم بنیان گذاری شده، آن است که در مکه قرار دارد، پربرکت و نعمت است و هدایتیست برای جهانیان. در آن نشانه های روشنی است، مقام ابراهیم، و هرکس داخل آن شود در امان است. و حج این

۱. المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۱۱، ص ۵۴

۲. الأعراف، آیه ۱۵۸

۳. آل عمران، آیات ۹۷-۹۵

خانه بر کسانی که توانایی رفتن به آنجا را دارند واجب است، و هر کس کفر ورزد، پس خداوند از همه‌ی جهانیان بی‌نیاز است.»

آقای دکتر در ادامه می‌نویسد: «مطالعات محمد راجع به دین مسیحیت در بسیاری از اوراق قرآن منعکس است، من جمله: روزه یک‌ماهه رمضان که کپی کامل از روزه لنت مسیحی‌ها است. عقاید مربوط به تثلیث، دادن صدقه یا *Donation* به عنوان پایه اصلی و مسیحی نظیر اصحاب کهف و اسکندر ذو القرنین که در قرآن کپی کامل شده است...»^۱

می‌گوییم:

اولاً. آقای دکتر خبر ندارد که «روزه‌ی لنت مسیحی‌ها» یک‌ماهه نیست، بلکه چهل روزه است که بعضی از فرق نصاری در آن مدت به روزه و عبادت می‌پردازند. همچنین اصل گرفتن روزه مختص به نصاری نیست، بلکه در شرائع قبل از ولادت مسیح (علیه السلام) وجود داشته است.^۲ چنان‌که ویل دورانت در در رابطه با شعائر دینی یهودیان می‌نویسد: «در پاره‌ای از ایام متبرکه و در روزهای معین، گرفتن روزه واجب بود.»^۳

ثانیاً. عقائد مربوط به تثلیث در کجای قرآن کپی شده‌اند که کسی جز آقای دکتر از آن‌ها اطلاع ندارد؟! اسلام نه تنها تثلیث را تأیید نکرده است، بلکه تثلیث صراحتمان در قرآن کریم مردود شمرده می‌شود:

۱. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...»^۴ یعنی: «بی‌گمان کسانی که می‌گویند خداوند یکی از سه خدا است، کافرنده...»

۱. قرآن کلام محمد، ص ۳۲

۲. کتاب مقدس، سموئیل دوم، باب ۱۲، شماره ۱۶

۳. تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۴۵۵

۴. المائدة، آیه ۷۳

۲. ﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ...﴾^۱ یعنی: «مسیح هرگز ابایی از این ندارد که بنده‌ی خداوند باشد...»

۳. ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ...﴾^۲ یعنی: «مسیح پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او نیز پیامبرانی رفته‌اند، و مادرش نیز زن بسیار راستگو و راست‌کاری بود، که (از آن‌جاکه هر دو انسان بودند) غذا می‌خوردند...»

ثالثاً. صدقه به آن چیزی گفته می‌شود که انسان برای تقرب به خداوند از مال خود به شخصی دیگر بدهد.^۳ این مفهوم انحصاری به مسیحیت ندارد و در بسیاری از ادیان دنیا وجود دارد! اما جناب دکتر به چه دلیلی آن را حمل بر کپی‌برداری کرده‌است، و به کدامین دلیل آن را اقتباس شده از مسیحیت (و نه یهودیت!) می‌داند؟! این دو سؤال محتاج پاسخ هستند!

رابعاً. قصه‌ی اصحاب کهف را در متون مقدس نصاری نیافتیم و بلکه اصحاب کهف، خود مسیحی بوده‌اند و امکان ندارد که قصه‌ی آنان در متون مقدس نصاری باشد! وانگهی اسم «اسکندر ذو القرنین» را آقای روزبهانی از کجا آورده‌اند؟! هر شخصی که ذره‌ای با قرآن کریم آشنا باشد، می‌داند که ذو القرنین به اسم معرفی نشده است و این‌که عده‌ای وی را «اسکندر مقدونی» و عده‌ای دیگر «کوروش» دانسته‌اند، هیچ دلیل خاصی ندارد و صرفاً اجتهادی از سوی آنان بوده است. طرفداران قول اول به خبری استناد کرده‌اند که امام محمد بن جریر طبری رحمته در تفسیر خود ذکر کرده است که: «ذو القرنین رجل من الروم، ابن

۱. النساء، آیه ۱۷۲

۲. المائدة، آیه ۷۵

۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۸۰

عجوز من عجائزهم، لیس لها ولد غیره، وکان اسمہ الاسکندر...»^۱ که سنداً اشکال دارد.^۲ همچنین اگر دارای سند معتبری بود هم ارزشی نداشت، زیرا از وهب بن منبه نقل شده است و شکی نیست که از اسرائیلیات بوده و حجیتی برای مسلمانان ندارد.^۳ ناگفته نماند که دلایل طرفداران قول دوم هم از دلایل گروه اول سست تر است و به صورت خلاصه می توان گفت که ذو القرنین در قرآن شخص موحد و عادل است و این مشخصات با اسکندر مقدونی و کوروش ایرانی مطابقت ندارد!

آقای دکتر روزبهانی مرقوم داشته اند که: «اما از دین زرتشتی، چه چیزی آن هم بدون کسب اجازه از ناشر! کش رفته شده است، ما به شما می گوییم: تئوری و منشاء آفرینش، داستان های مربوط به کره زمین و پل صراط. بهشت و حوری های بهشتی (پایر یکاس اوستا) و تئوری های جن و انواع آن.»^۴

می گویم: ابتدا باید می فرمودید که آیا خود شما برای کپی برداری این اباطیل، از مستشرقین اجازه گرفته اید، یا اینکه به قول خودتان مطالب را بدون ذکر منبع، و بدون اجازه از مؤلف و ناشر «کش رفته» و سر آنها را بی کلاه گذاشته اید؟!

۱. تفسیر الطبری، ج ۱۸، ص ۱۰۵

۲. در سند این خبر شخصی به نام «محمد بن حمید الرازی» وجود دارد که ضعیف الحدیث می باشد. امام ذهبی درباره ی او می فرماید: «با وجود امامتش، منکر الحدیث است و عجائبی دارد!». امام بخاری می گوید «فی حدیثه نظر» و عده ی دیگری هم او را به سرقت حدیث و سند سازی برای متن متهم کرده اند. همچنین اشکال دوم سند آن است که محمد بن اسحاق نام شیخ خود را ذکر نکرده است و بی شک مجرد عبارت «حدثنی من لا أتهم!» سبب نمی شود که روایت را صحیح فرض کرده و از عدالت و ضبط این راوی مجهول و نامعروف چشم پوشی کنیم!

۳. الإسرائيلیات والموضوعات فی کتب التفسیر، ص ۲۴۲

۴. قرآن کلام محمد، ص ۳۳

نکته: در این که زرتشت در اصل پیامبری الهی بوده باشد، اختلاف نظر وجود دارد و ما این مسئله را تأیید و یا تکذیب نمی‌کنیم، چرا که هم برای اثبات این مسئله دلائلی یافت می‌شود، و هم برای مردود دانستن آن قرائن بسیار موجود است!^۱ اگر قول اول صحیح باشد، پس باید بگوییم که حقیقتاً کتاب زرتشت مورد تحریف و تغییر بسیاری قرار گرفته است.^۲ توجه داشته باشید که هرگاه از عبارت «دیانت زرتشتی» استفاده می‌کنیم، مرادمان دین موبدان زرتشتی (منسوب به زرتشت) است، و در خصوص پیامبر آنان که خداوند به حال او آگاه‌تر است صحبت نمی‌کنیم.

اما پاسخ ما به شبهات آقای روزبھانی چنین است:

اولاً. کسی که تنها ذره‌ای با زرتشتی‌گری، عقاید و متون آن آشنا باشد، می‌داند که پیدایش جهان و مسئله‌ی خلقت از دید اسلام و متون فعلی زرتشتی، از زمین تا آسمان با هم تفاوت دارند و توقع صدور چنین سخنانی را تنها از امثال آقای روزبھانی داریم که روی ابو جهل متعصب و مسیلمه کذاب را مانند برف سفید کرده‌اند! در قرآن کریم می‌خوانیم که: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»^۳ یعنی: «الله آفریننده‌ی همه چیز است و هر چیزی را عهده‌دار می‌باشد.»، اما در اوستا خلقت چیزی نیست که در انحصار خداوند باشد، بلکه اهریمن نیز گاهی اظهار فضل می‌کند: «نخستین سرزمینی و کشور نیکی که من -هوره‌مزد- آفریدم، ایران‌ویج بود بر کرانه‌ی رود دایتای نیک. پس آن‌گاه اهریمن همه‌تن مرگ بیامد و به پتیارگی، اژدها را در رود دایتیا بیافرید و زمستان دیوآفریده (!) را بر جهان هستی چیرگی بخشید. زمستان بدترین آسیب‌ها را در آن‌جا فروود می‌آورد.»^۴

۱. الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ج ۴، ص ۸

۲. آقای ابراهیم پورداود در این خصوص فرموده‌اند: «دینکرد/ابدأ در امور دینی مرمت‌کاری ندارد، پایبند تعصب هم نیست، صراحتاً می‌گوید اوستائی که در دست داریم، آن کتاب مقدس قدیم

نیست.» (بنگرید به: گات‌ها، گزارش ابراهیم پورداود، اساطیر، ص ۵۱)

۳. النساء، آیه ۱۷۲

۴. اوستا، ج ۲، ص ۶۵۹

می‌بینیم که در متون زرتشتی، اهریمن نیز در خلقت شرکت دارد و اهوره‌مزدا تنها نیست! اهریمن اژدها می‌آفریند و زمستان ایجاد می‌کند و سپس آن را چیرگی می‌بخشد!! حال این را با آفرینش در اسلام مقایسه کنید و پس از آن برای هدایت امثال دکتر روزبهانی دعا کنید!

ثانیاً. هرچه فکر کردیم، متوجه نشدیم که مراد آقای دکتر از «داستان‌های کره‌ی زمین»! چیست. اما به هر حال در متون زرتشتی آمده است که اهوره‌مزدا گاوی را آفرید و زمین (ارمتی) را خلق کرد تا برای او چراگاه باشد.^۱ از دیدگاه زرتشتیان سایر موجودات از همین گاو که به او گاو نخستین می‌گویند، به وجود آمده‌اند و این فرگشت مجوسی! نه تنها شباهتی با «داستان‌های کره‌ی زمین»! در اسلام ندارد، بلکه در تضاد کامل با مبانی اسلام است. در رابطه با پل صراط نیز می‌گوییم که ممکن است این مسئله از روایات ادیان الهی وارد اوستا شده و یا این که از باقی‌مانده‌ی تعلیمات حقیقی پیامبر آنان باشد، همچنین تفصیلات اسلام در خصوص پل صراط در سایر ادیان وجود ندارد، والله أعلم بالصواب.

ثالثاً. مسئله‌ی معاد و همچنین عذاب و پاداش اخروی اختصاصی به دیانت زرتشت ندارد، بلکه این امور در غالب ادیان جهان وجود دارند و این که «بهشت» را در این جا ذکر کرده‌اند جای تعجب بسیار دارد! در ابتدای این فصل تذکر دادیم که هر تشابهی دال بر کپی‌برداری نیست و بدون دلیل نمی‌توان در هر جایی به این سنگر پناه برد!

رابعاً. نمی‌دانیم که موجودی به نام «جن» در کجای متون زرتشتی آمده است و حیف که آقای دکتر این کشف خود را به منبعی ارجاع نداده‌اند! آن‌چه در نصوص شرعی در خصوص «جن و انواع آن» به ثبوت رسیده، آن است که جن‌ها موجوداتی غیر از انسان هستند که در میان آنان هم افراد مؤمن و کافر، صالح و طالح، و مطیع و سرکش وجود دارد. حال این را با اعتقادات زرتشتی‌ها تطبیق دهید و حدس بزنید که آقای روزبهانی این مطالب را از کجا گرد آورده است!

۱. مزدپرستی در ایران قدیم، ص ۴۸

موارد دیگری جا مانده بود که جناب دکتر آن‌ها را در جایی دیگر ذکر کرده‌اند: «محمد از باورهای دیگر زرتشتیان سود بسیار برده است، برای مثال می‌توان به یکتاپرستی، شیطان و کپی کردن پنج نوبت نماز مسلمانان... اعتقاد به مهدی موعود (هوشیدر و سوشیانس)...»^۱ می‌گوییم:

اولاً. اگر مبحث «یکتاپرستی» را اقتباس اسلام از یهود دانسته بودید بهتر بود، زیرا علیرغم خواب و خیال‌های خوش‌باوران باستان‌گرا، چیزی به نام یکتاپرستی در زرتشتی‌گری وجود ندارد که اسلام بخواهد آن را کپی‌برداری و اقتباس کند! پیش‌تر گفتیم که زرتشتیان به شرک در خالقیت دچار هستند و اهریمن را خالق عده‌ای از اشیاء می‌دانند. در اینجا هم به شرک آنان در مسائل دیگر اشاره می‌کنیم تا بهتان‌های آقای روزبهانی بیش از پیش برای خوانندگان آشکار گردد. یقیناً جناب دکتر مانند سایر نویسندگان هم‌صنف ایشان! خبر ندارد که زرتشتیان به ایزدان استغاثه می‌کنند و از آنان مدد می‌جویند، چنانکه در اوستا آمده است: «ای رشن^۲ اشنو! تو در هر جای این زمین که باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم»^۳

همچنین در اوستا می‌خوانیم که: «زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید... بهرام اهوره‌آفریده را در کجا باید نام برند و به یاری خوانند؟ آنگاه اهوره‌مزدا گفت: ای سپیتمان زرتشت! هنگامی که دو سپاه در برابر یک‌دیگر ایستند و آرایش رزم گیرند...»^۴

۱. قرآن کلام محمد، ص ۴۰

۲. رشن نام یکی از ایزدان مشهور در دین زرتشتیان است. زرتشتیان وی را پسر اهوره‌مزدا می‌دانند و هجدهمین روز ماه به نام اوست.

۳. اوستا، ج ۱، ص ۴۰۱

۴. همان، ج ۱، ص ۴۴۰-۴۳۹

در حالی که الله متعال می فرماید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۱ یعنی: «پس هیچ کسی را به همراه الله مخوان!»، و در قرآن می خوانیم که: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۲ یعنی: «تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می طلبیم!» و همچنین ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۳ یعنی: «پس خدا را به فریاد بخوانید و عبادت و طاعت را خاص او بدانید، هر چند که کافران را خوش نیاید.»

همچنین در حدیث صحیحی وارد شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ»^۴ یعنی: «اگر چیزی می خواهی از الله بخواه، و اگر یاری می جویی از الله یاری بجوی!»

پس از این کدام عاقلی می گوید که اسلام، توحید را از دیانت زرتشتی اقتباس کرده است؟!

ثانیاً. اگر مقصود آقای روزبهانی از «شیطان» همان اهریمن باشد، می گوییم که هیچ دلیلی برای این گفتار خام و ناپخته وجود ندارد! نزد زرتشتیان اهریمن (که در اوستا انگرمنیو به معنای مینوی دشمن است) قادر به خلق کردن است و او را پدیدآورنده ی تمامی بیماری ها و امراض می دانند.^۵ همچنین در وندیداد آمده است که اهریمن در شمال و در دوزخ سکونت دارد!^۶ به راستی این اهریمن، چه شباهتی با شیطانی دارد که در قرآن و احادیث صحیحی از آن بحث شده است؟!

ثالثاً. ادعای اقتباس نماز از زرتشتیان را نمی پذیریم، زیرا اصل نماز در شریعت های قبل از تولد زرتشت هم وجود داشته است و شبهه ی کپی از آن به سبب نداشتن دلیل معتبر،

۱. النساء، آیه ۱۷۲

۲. النساء، آیه ۱۷۲

۳. غافر، آیه ۱۴

۴. سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۴۸

۵. اوستا، ج ۲، ص ۸۸۶

۶. همان، ج ۲، ص ۹۳۵

مردود است. همچنین فروع نماز در شریعت ما، هیچ شباهتی به فروع نماز زرتشتیان ندارد و با آن به طور کلی متفاوت است. نماز زرتشتیان در مقابل خورشید، ماه، آتش و... بوده است، و همچنین بستن سدره از شروط آن می باشد، درحالی که ما لباس خاصی برای نماز و دعا نداریم و لباس تنها برای پوشاندن عورت در نماز است. زرتشتیان در نماز به ستایش فرشتگان می پردازند، درحالی که نماز مسلمانان، صرفاً برای ستایش پروردگار است.

رابعاً. ناسیونالیست های متدین! و سایر قشرهای فریب خورده و فریب دهنده گمان کرده اند که سوشیانت (به معنی سودبخش) در دیانت زرتشت، همان مهدی موعود در اسلام است که پیامبر ﷺ خبر خروج وی را در آخر الزمان داده اند، درحالی که میان این دو مبحث شباهت خاصی وجود ندارد، چرا که سوشیانت یک شخصیت واحد نیست، بلکه یک صفت است که برای افرادی که دین زرتشت را تجدید می کنند و حتی این صفت در گاهان برای زرتشت هم به کار رفته است. به عقیده ی زرتشتیان، تخم زرتشت در دریاچه ی کیانسیه (هامون) قرار دارد که زنانی هنگام تن شویی در آن دریاچه از آن آبستن می گردند و سوشیانتی را به دنیا می آورند! بانویی به نام «ونگهوفذری» از جمله ی آنهاست که از خاندان بهروز پسر فریان است و در هزاره ی دوم پس از زرتشت در آن دریاچه تن خویش را می شوید و دومین موعود را باردار می شود! ^۱ آیا این حکایات را در اسلام می یابید که مهدی افراد متعددی باشند و نطفه ی آنها در دریاچه ی هامون باشد؟! بلکه از دیدگاه اسلام، مهدی موعود یکی بیشتر نیست و چنانکه پیامبر ﷺ فرموده اند از نسل دختر ایشان یعنی سیده فاطمه علیها السلام است که در آخر الزمان متولد شده و برای مبارزه با ظلم و بی عدالتی قیام می کند. ^۲

۱. اوستا، ج ۲، ص ۱۰۷۵

۲. سنن أبی داود، ج ۴، ص ۱۰۷

جناب آقای دکتر روزبهرانی در نهایت اسلام را به اقتباس از دین بودا! متهم ساخته و فرموده‌اند که: «بازی با تسبیح (!) را از آن اقتباس کرده است...»^۱

می‌گوییم: در قرآن و سنت هیچ توصیه‌ای مبنی بر بازی با تسبیح! وجود ندارد و ای کاش که آقای دکتر این ادعای خود را به منبعی ارجاع می‌دادند تا افترا زنده‌ی نخست را می‌شناختیم!!

نتیجه‌ی آن چه گذشت: دین اسلام، همان دین انبیای الهی پیشین است و ما با امت‌های آنان جز در شریعت تفاوتی نداریم و در قرآن کریم می‌خوانیم که ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۲، بنابراین اگر تشابه‌ای میان عقاید و احکام این شریعت و شرائع سابقه وجود داشته باشد، به آن دلیل است که همگی یک سرچشمه و منبع واحد دارند. سایر ادعاهای آقای روزبهرانی را با ارائه‌ی دلائل نقلی و عقلی باطل گردانیدیم، و سپاس برای آفریدگار جهانیان است.

۱. قرآن کلام محمد، ص ۳۳

۲. آل عمران، آیه ۱۹: «بی‌گمان دین [حق] نزد خداوند اسلام است.»

مشاوران پیامبر در قرآن کریم!

به قول عرب «الغریق یتشبث بکل حشیش!» و این حکایت اسلام ستیزان از ابتدای بعثت تا زمان قیامت خواهد بود، و چنان در این وادی سرگردان هستند که هر کدام با پیروی از گمان خود، چیزی می‌گویند! پس از ادعای اقتباس از متون زرتشتی و کتاب مقدس و کتاب بودائی‌ها! دست به دامن این شده‌اند که پیامبر ﷺ در نوشتن قرآن با افرادی مشورت می‌کرده و از نظریات آنان بهره می‌برده است!!

جناب دکتر می‌نویسد: «راجع به شایعه‌ای که سر زبان‌هاست و می‌گویند محمد نوشتن قرآن را از سلمان فارسی آموخته، الله به جبهه‌گیری می‌پردازد و آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ را می‌آورد... قدر مسلم، در آن زمان این شایعه به قدری قوی بوده که محمد از الله می‌خواهد تا راجع به آن و تکذیب آن آیه‌ای نازل کند...»^۱

می‌گوییم: این شایعه که آقای روزبهانی هم چندان بی‌میل به پذیرفتن آن نیست، از باطل‌ترین اباطیل بوده و هیچ اصلی ندارد. یکی از قاطع‌ترین ادله‌ی ما آن است که این آیات مکی بوده و قبل از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه نازل شده‌اند^۲، اما سلمان فارسی رضی الله عنه در عهد مدنی به خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و قبل از آن ایشان را ندیده بودند!^۳ تعداد سوره‌های مکی حداقل ۷۵ سوره است که در مکی بودن آن‌ها اختلافی نیست، و در ۱۴ سوره‌ی دیگر اختلاف شده است که آن‌ها هم طبق قول راجح مکی هستند^۴ و آقای روزبهانی و مقلدین ایشان هرگز نخواهند توانست که نزول این ۸۹ سوره را پیش از حضور معلم! توجیه کنند. بنابراین ادعای آموختن قرآن از سلمان فارسی رضی الله عنه ادعای بی‌دلیلی است و شواهد تاریخی و همچنین علم به مکی یا مدنی بودن سوره‌ها این شبهه را باطل می‌کنند.

۱. قرآن کلام محمد، ص ۱۱۸

۲. تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۶۵

۳. مسند أحمد، ج ۳۹، ص ۱۴۵

۴. المقدمات الأساسية فی علوم القرآن، ص ۶۳

ممکن است شخصی سؤال کند که اگر این آیات ارتباطی به سلمان فارسی رضی الله عنه ندارند، پس مقصود از آن فرد عجمی چیست؟ در پاسخ می‌گوییم که لغت‌شناسان «عجم» را متضاد «عرب» دانسته‌اند^۱ و بر این اساس هر فرد غیر عربی عجمی است، اگرچه فارس نباشد. علمای اهل تفسیر ذکر کرده‌اند که این آیه در ارتباط با غلامی رومی به نام «بلعام» نازل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به اسلام دعوت می‌کرده‌اند، و از همین جا عده‌ای از مشرکین ادعا کرده بودند که او قرآن را به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آموزد!^۲ تنها کسی که نام «سلمان فارسی» را ذکر کرده است، ضحاک بن مزاحم می‌باشد که حافظ ابن کثیر رحمته الله قول او را تضعیف کرده و به مکی بودن آیه نیز استشهاد کرده است.^۳

دکتر روزبهانی در ادامه بهانه‌ی جدیدی می‌یابد: «از دلائل قاطع (!) دیگر مبنی بر این‌که نویسنده‌ی قرآن شخص محمد بوده، موضوع عبدالله بن سعد بن ابی سرح، کاتب محمد است... این کاتب، هرچه را که به محمد پیشنهاد می‌کرد، محمد آن را در نوشتن قرآن می‌پذیرفت و این موضوع عبدالله را نسبت به اصالت قرآن مشکوک کرده تا جایی که به محمد می‌گوید: این چه الله‌ای است که بنابر سلیقه من، تمام گفتارش تغییر می‌کند...»^۴

می‌گوییم: این داستان دروغ است و گویا برای آقای روزبهانی هم افت داشته است که به آن شاخ و برگ ندهد!

اولاً. راست گفته‌اند که دروغ‌گو حافظه‌ی خوبی ندارد! جناب دکتر در جایی دیگر از کتاب‌شان فرموده‌اند: «یکی از اشتباهات محمد در این بوده که چون می‌خواست و وانمود می‌کرده که قرآن کلام الله است، در خصوص آیات با کسی مشورت نمی‌کرده...»^۵ اما در

۱. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۸۵

۲. التحریر والتنویر، ج ۱۴، ص ۲۸۷

۳. تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۶۰۴

۴. قرآن کلام محمد، ص ۱۱۹-۱۱۸

۵. همان، ص ۶۴

این جا مدعی مشورت پیامبر ﷺ با سلمان فارسی رضی الله عنه و حتی پذیرفتن پیشنهادهای صحابه شده است!^۱

ثانیاً. اخباری‌ها حکایت مذکور را چنین نقل کرده‌اند که گویا این اتفاق بر سر آیهی «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» رخ داده است، درحالی‌که این آیه به اتفاق اهل تفسیر مکی بوده^۲ و ارتداد عبد الله بن سعد بن ابی سرح رضی الله عنه مربوط به عهد مدنی می‌باشد! بنابراین از همین طریق نیز بطلان این خبر آشکار می‌گردد.

ثالثاً. خبری که آقای روزبهانی به آن استناد کرده‌اند، علاوه بر این‌که با قرائن تاریخی در تضاد کامل است، اسناد رسوایی هم دارد که شایسته‌ی استشهاد نیست:

۱. امام واحدی رحمته الله این خبر را در کتاب «أسباب النزول»^۳ از روایت کلبی آورده‌اند، و کلبی «متروک الحدیث» و متهم به دروغ‌گویی است.^۴

۱. دکتر مسعود انصاری نیز در این خصوص چنین نوشته است: «او چون قصد داشت به قرآن و احکامی که در آن آورده است جنبه‌ی الهی و آسمانی بدهد، در تدوین مطالب تنها به ذهنیت خود متکی شد.» (بازشناسی قرآن، ص ۲۰۲)

۲. تفسیر القرطبی، ج ۱۲، ص ۱۰۲ - خوشبختانه آقای روزبهانی هم معترف به مکی بودن سوره هستند: «سوره‌ی مؤمنون با ۱۱۸ آیه که در مکه بر محمد نازل شده است!» (بنگرید به: قرآن کلام محمد، ص ۱۴۵)

۳. أسباب النزول، ص ۲۲۰

۴. محمد بن السائب الکلبی، از مؤرخین و دارای مؤلفاتی در خصوص تاریخ عرب می‌باشد. امام ابوحاتم رازی می‌فرماید که بر ترک حدیث او اتفاق شده است. معتمر بن سلیمان او را کذاب (بسیار دروغگو) می‌داند و ابو عوانه می‌گوید که سخنی از کلبی شنیدم که هرکس آن را بگوید کافر می‌شود! ابن زریع هم او را از طائفه سبائیه می‌داند که قائل به الوهیت علی رضی الله عنه بوده‌اند. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: تاریخ الإسلام للذهبی، ج ۳، ص ۹۶۰

۲. امام واحدی رحمته با اسنادش از شرحبیل نقل کرده است^۱ که عبدالله بن سعد بن ابی سرح ادعای نزول وحی کرده است، اما اسنادش ضعیف است.^۲

۳. امام طبری رحمته خبر متفاوتی را با اسنادش از «إسماعیل السدی» نقل کرده است که عبد الله بن سعد بن ابی سرح، آن زمان که پیامبر بر او املاء می کردند، «سمیعا علیما» را «علیما حکیما» می نوشت و سپس دچار شک شده و کافر شد.^۳ این روایت نیز ضعیف است و با اخبار قبلی کاملاً متفاوت است.^۴

بنابراین این خبر به جمیع طرقی که دارد، باطل است و این که ارتداد عبد الله بن سعد بن ابی سرح رحمته به سبب این گونه مسائل بوده باشد به اثبات نرسیده است، بلکه عده ای از اهل علم ذکر کرده اند که ارتداد وی به دلیل شک در مسئله ی حرف های هفت گانه بوده است.

رابعاً. عبد الله بن سعد بن ابی سرح رحمته در زمان فتح مکه به عثمان بن عفان رحمته پناهنده گردید و برای او از پیامبر صلی الله علیه و آله امان خواسته شد و سپس توبه کرده و ایمان آورد. وی پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از فتنه ها کناره گیری کرده و بر ایمان خود ایستادگی کرد، و دین اسلام را در فتوحات یاری کرده و به فرماندهی سپاه رسید.

۱. أسباب النزول، ص ۲۲۱

۲. اسناد این خبر ضعیف است، به دلیل ارسال شرحبیل و همچنین ضعیف بودن أحمد بن عبد الجبار، که امام ذهبی تضعیف تعدادی از علماء را برای او نقل کرده اند. ابن عدی می گوید که بر ضعف او اتفاق نظر وجود دارد، و مطین او را متهم به دروغ گویی می کند. برای مطالعه ی بیشتر بنگرید به: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۲

۳. تفسیر الطبری، ج ۱۱، ۵۳۴

۴. اسناد این روایت به دلیل انقطاع بین «إسماعیل بن عبد الرحمن السدی» و وقوع این حادثه ضعیف است. زیرا او سال ۱۲۷ هجری وفات کرده است و از طبقه ی چهارم است.

فصاحت قرآن عربی با وجود الفاظ عجمی!

ابو جهل زمان پس از تلاش‌های بسیار می‌نویسد: «مگر الله قرآن را به زبان فصیح عربی برای مردم نفرستاد، پس قرآن می‌بایستی کتابی باشد که در آن به غیر از واژه‌های عربی، واژه‌های بیگانه نباید (!) وجود داشته باشد...»^۱

می‌گوییم: متأسفانه آقای دکتر به کاری پرداخته که چیزی از آن نمی‌داند و کاملاً به ظاهر و باطن آن جاهل است!

اولاً. در قرآن کریم مفرداتی وجود دارد که در اصل عربی نیستند، اما این مسئله منافاتی با فصاحت قرآن ندارد! فصاحت، بلاغت و شیوایی یک کلام هیچ ارتباطی به وجود یا عدم وجود مفردات بیگانه در زبان آن ندارد، و البته هیچ‌یک از زبان‌های زنده دنیا خالی از چنین کلماتی نیستند و ایراد گرفتن آقای دکتر به این مسئله، دال بر جهالت بی‌اندازه‌ی ایشان است، بلکه فصاحت آن است که شخص با زبان رایج زمانه‌ی خود، مقصودش را به بهترین شکل ممکن، به مخاطبین انتقال دهد. دکتر پرویز خانلری نیز در این خصوص فرموده‌اند: «هیچ‌یک از زبان‌های اقوام متمدن از لغات بیگانه خالی نیست.»^۲ و کمی جلوتر هم فرموده‌اند که «نتیجه‌ی تحقیق در لغات بعضی از زبان‌ها نشان می‌دهد که نسبت لغات بیگانه به لغات اصلی غالباً عدد بزرگی است.»^۳

این مسئله ایرادی بر فصاحت قرآن کریم نیست، و باید دانست که این کلمات قبل از اسلام وارد زبان عربی شده در میان مردم مورد استفاده بوده‌اند. قریشیان فصیح‌ترین زبان را در میان عرب داشتند، به طوری که شعرای غیر قریشی زمانی که در عکاظ جمع می‌شدند، با لهجه قریش شعر می‌گفتند. کتاب شاهنامه‌ی فردوسی که بیش از هر کتاب فارسی دیگری

۱. قرآن کلام محمد، ص ۲۴

۲. زبان شناسی و زبان فارسی، ص ۱۱۱

۳. همان

وصف به شیوایی شده است^۱ نیز از چنین مسائلی خالی نیست و احدی در این جهالت با جناب دکتر همداستان نشده که بگوید شاهنامه بلیغ نیست و از زبانهای دیگر کلمه «کش رفته» است!! تنها به ذکر یک مثال اکتفا می‌کنیم:

سکندر بفرمود تا جاثلیق بیاورد عراده و منجنیق^۲

می‌گوییم: واژه‌ی «منجنیق» فارسی، اصل یونانی دارد و با منطق آقای روزبهانی، این بیت فردوسی خالی از فصاحت بوده و بی‌ارزش است! جالب است بدانید که آقای محمد علی جمالزاده مجموعه‌ای با عنوان «کلمات عربی در شاهنامه فردوسی» گردآوری و در آن به ذکر ۸۶۵ واژه‌ی عربی موجود در شاهنامه پرداخته‌اند! آیا احدی پس از این می‌تواند بگوید که «شاهنامه» فصاحت و شیوایی ندارد، زیرا کلمات عربی بسیاری در آن یافت می‌شود؟!

همچنین شاعران فصیح عهد جاهلیت نیز چنین واژه‌هایی (که در اصل از زبان دیگری وارد عربی شده بود) را در اشعارشان به کار می‌بردند و در آن زمان امثال روزبهانی وجود نداشتند و احدی بر فصاحت آنان ایراد نمی‌گرفت! امرؤ القیس که در این وادی از بیشترین شهرت برخوردار است و آقای دکتر روزبهانی نیز به شهرت او و اشعارش کاملاً واقف است^۳، ابیاتی سروده که جا دارد آقای دکتر به آن‌ها ایراد گرفته و جهل و بی‌خبری خویش را بیش از پیش ظاهر سازد:

وغارۀ ذات قیروان کأن أسرابها الرعال^۴

۱. بنابر گفته‌ی خود ابو القاسم فردوسی، تکمیل این اشعار ۳۰ سال زمان برده است و بسیاری سخن او را مبنی بر زنده‌کردن زبان فارسی تأیید کرده‌اند. بنابراین به طریق اولی باید از کلمات بیگانه خالی باشد و این امر از دو حالت خارج نیست: ۱. فردوسی وجود این واژگان را خلاف فصاحت نمی‌دانست. ۲. چاره‌ای جز استفاده از این واژگان نداشته است.

۲. شاهنامه فردوسی، پادشاهی اسکندر، بخش ۲۲

۳. قرآن کلام محمد، ص ۱۸

۴. دیوان امرؤ القیس، ص ۱۴۹

می‌گوییم: واژه‌ی «قیروان» از اصل «کاروان» در فارسی گرفته شده است و به معنای جماعتی از مردم و یا اسب‌هایشان می‌آید.

غرائر فی کن و صون و نعمه یحلین یاقوتا و شذرا مفقرا^۱

می‌گوییم: واژه‌ی «یاقوت» در اصل عربی نیست، و آقای روزبهانی نیز آن را به عنوان کلمه‌ای که از فارسی وارد عربی شده، ذکر کرده است!^۲ همچنین مثال‌های بسیار دیگری وجود دارد که برای جلوگیری از طولانی شدن کلام به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

ثانیاً. اسامی اشخاص، کشورها و امثال این موارد قابل ترجمه نیستند و نباید در ترجمه معنای لغوی برای آن‌ها بیابیم! آقای دکتر! در لیست‌شان کلماتی مانند «الروم»، «دینار»، «هود» و «مجوس» را هم آورده‌اند و نمی‌دانیم ایشان توقع داشته‌اند که چه کلماتی به جای این‌ها استفاده می‌شد!

۱. همان، ص ۹۴

۲. قرآن کلام محمد، ص ۲۶

خداوند در اسلام

صفات الله در کتاب مقدس وجود ندارد!

دکتر صاحب هزار و یک دلیل! در خصوص صفات الله متعال چنین پنداشته‌اند: «در قرآن برای الله ۹۹ لقب در نظر گرفته شده است که در کتب مقدس یهودیان و مسیحیان از آن‌ها نشانه‌ای نیست. در قرآن به القابی نظیر: جبار، عزیز، غفار، قهار، فتاح، بصیر، عظیم، قادر، هادی و... برمی‌خوریم که تمامی در مورد الله به کار برده شده است...»^۱

می‌گوییم: این اسماء تماماً در قرآن کریم نیستند، پس آقای دکتر در این نقطه دچار اشتباه شده است. همچنین بر فرض این که صفات الله عزوجل در عهد قدیم و عهد جدید مذکور نباشد، این چه اشکالی به قرآن کریم وارد می‌کند؟! در واقع کتاب مقدس یهود و نصاری برای مسلمانان حجیتی ندارد که شما بر اساس آن برای ما طرح اشکال کنید! رسول خدا ﷺ به یاران خود فرمودند: «لا تصدقوا أهل الكتاب، ولا تكذبوهم و قولوا: آمنا بالله وما أنزل إلينا»^۲ یعنی: «اهل کتاب را تصدیق نکرده و تکذیب هم نکنید، بلکه بگویید: به الله و آن چه به سوی ما نازل کرده است ایمان داریم.»

حال همان مواردی که آقای روزبهانی ذکر کرده‌اند را بصورت لفظی یا معنوی از کتاب مقدس (عهد قدیم یا جدید) اثبات می‌کنیم:

۱. الجبار و القهار: کسی که هر چیزی را تحت سلطه و کنترل دارد.^۳ در سفر تثنیه آمده است: «زیرا که یهوه خدای شما خدای خدایان و رب الارباب، و خدای عظیم و جبار و مهیب است، که طرفداری ندارد و رشوه نمی‌گیرد.»^۴

۱. قرآن کلام محمد، صص ۳۸-۳۹

۲. صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۰

۳. الثمر المجتنی، ص ۵۸

۴. کتاب مقدس، سفر تثنیه، باب ۱۰، شماره ۱۷

۲. **العزیز و القادر:** این دو صفت، کمال قدرت و توانایی را برای الله متعال ثابت می کنند.^۱ در سفر پیدایش آمده است که: «یعقوب به یوسف گفت: خدای قادر مطلق در لوز در زمین کنعان به من ظاهر شده، مرا برکت داد.»^۲
- همچنین در مکاشفه یوحنا می خوانیم: «من هستم الف و یا، اول و آخر، می گوید آن خداوند خدا، که هست و بود و می آید، قادر علی الاطلاق».^۳
۳. **الغفار:** به معنای «بسیار آمرزنده» است که هر کسی برای مغفرت به نزدش می رود.^۴ این معنا در کتاب مقدس به فراوانی یافت می شود، برای مثال در مزامیر آمده است: «زیرا تو ای خداوند، نیکو و غفار هستی و بسیار رحیم برای آنانی که تو را می خوانند.»^۵
۴. **الفتاح:** فاتح به معنی حاکم و قاضی، و فتاح برای مبالغه است.^۶ این صفت را خداوند غالب ادیان داراست، زیرا مربوط به قضاوت روز قیامت می باشد و مسئله ی معاد نزد این ادیان پذیرفته شده است. در جامعه چنین آمده است: «خدا هر عمل را با هر کار مخفی خواه نیکو و خواه بد باشد، به محاکمه خواهد آورد.»^۷
۵. **البصیر:** آن کسی که هیچ چیز از چشم او مخفی نمی ماند و به همه چیز احاطه دارد.^۸ در سفر ایوب درباره ی خداوند گفته شده که «او تا کرانه های زمین می نگرد و آنچه را که زیر تمامی آسمان است می بیند.»^۹

۱. الثمر المجتنی، ص ۲۲

۲. کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۴۸، شماره ۳

۳. همان، مکاشفه یوحنا، باب ۱، شماره ۸

۴. الثمر المجتنی، ص ۳۵

۵. کتاب مقدس، سفر مزامیر، باب ۸۶، شماره ۵

۶. الثمر المجتنی، ص ۷۹

۷. کتاب مقدس، سفر جامعه، باب ۱۲، شماره ۱۴

۸. الثمر المجتنی، ص ۱۵

۹. کتاب مقدس، سفر ایوب، باب ۲۸، شماره ۲۴

۶. **العظیم:** به معنای با عظمت و صاحب شکوه است.^۱ در سفر ارمیا، از زبان وی آمده است که: «خدای عظیم جبار که اسم تو یهوه صبا یوت می باشد...»^۲

در سفر نحمیا نیز آمده است که: «آه ای یهوه، خدای آسمانها، ای خدای عظیم و مهیب...»^۳

۷. **الهادی:** به معنای کسی است که هدایت، راهنمایی و ارشاد می کند.^۴ در مزامیر می خوانیم که: «جان مرا برمی گرداند و به خاطر نام خود به راههای عدالت هدایت می نماید.»^۵

پولس قدیس نیز در رساله ی دوم خود به تسالونیکیان می گوید: «و خداوند دل های شما را به محبت خدا و به صبر مسیح هدایت کند.»^۶

ما نیز از الله متعال می خواهیم که دنباله روان امثال دکتر روزبهانی را به راه راست خود هدایت کند و از سراب گمراهی و سرطان الحاد نجات دهد، آمین...

۱. اشتقاق اسماء الله، ص ۱۱۱

۲. کتاب مقدس، سفر ارمیا، باب ۳۲، شماره ۱۸

۳. همان، سفر نحمیا، باب ۱، شماره ۵

۴. الثمر المجتبی، ص ۶۰

۵. کتاب مقدس، مزامیر، باب ۲۳، شماره ۳

۶. همان، رساله دوم پولس به تسالونیکیان، باب ۳، شماره ۵

خدای مسیحیت، خدای محبت است!

آقای دکتر روزبهانی می گوید: «در دین مسیحیت، خداوند مظهر محبت و خوبی و نیکی می باشد. در این مذهب، خداوند بندگان را دوست دارد و آن ها نیز به او عشق می ورزند. اما این حالت را به هیچ وجه نمی توان در دین اسلام دید، در اسلام، الله، موجودی است شقی، بی رحم، دیکتاتور (!)، قهار، کینه توز، مستبد و... که آرزویی جز خفت و خواری بندگان ندارد.»^۱

می گویم: اگر شما این حالت را در اسلام ندیده اید، اشکالی بر قرآن وارد نمی کند، بلکه تقصیر از شماست که با قرآن آشنا نیستید و در اوج بی هنری ادعای هنر کرده اید! همین گرداب تعصب که خود را در آن گرفتار ساخته اید، سبب شده است که آیات حقیقت را به نگاه غرض ورزی بنگرید، و سعدی شیرازی رحمه الله چه خوب گفته است:

کسی به دیده انکار اگر نگاه کند نشان صورت یوسف دهد به ناخوبی

اولاً. الله متعال بندگان نیکوکارش را دوست دارد و آنان نیز پروردگارشان را دوست دارند و این معنا در جاهای متعددی از قرآن کریم تکرار شده است، اما آقای روزبهانی چشم دیدن این آیات را ندارد:

۱. ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾^۲ یعنی: «خداوند قومی را خواهد آورد که آنان را دوست داشته و آنان نیز خداوند را دوست می دارند.»

۲. ﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الْودُودُ﴾^۳ یعنی: «و خداوند آمرزنده، دوست دار و با محبت است.»

۱. قرآن کلام محمد، صص ۴۰-۳۹

۲. المائدة، آیه ۵۴

۳. البروج، آیه ۱۴

۳. ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^۱ یعنی: «بی گمان خداوند توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست می دارد.»
۴. ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾^۲ یعنی: «بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامزد.»
۵. ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳ یعنی: «و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.»
۶. ﴿بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾^۴ یعنی: «آری! کسی که به عهدش وفا کند و تقوا پیشه کند، پس خداوند پرهیزکاران را دوست می دارد.»
۷. ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۵ یعنی: «بگو ای بندگانم! ای آنان که در معاصی زیاده روی هم کرده اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همه گناهان را می آمرزد، چرا که او بسیار آمرزگار و مهربان است.»

ثانیاً. همان گونه در آیات بسیاری از قرآن کریم آمده است، خداوند کفار و ظالمین را دوست نمی دارد و این مسئله هیچ اختصاصی به اسلام ندارد. اگر قرارداد عذاب برای کفار و ظالمین دلیل بر بی رحمی بودن الله سبحانه و تعالی باشد، پس این نصوص را باید به حساب ناآگاهی و بی خبری آقای روزبهانی گذاشت:

۱. در انجیل متی آمده است که مسیح (علیه السلام) خطاب به فریسیان می گوید: «ای ماران و افعی زادگان! چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد؟»^۶

۱. البقره، آیه ۲۲۲

۲. آل عمران، آیه ۳۱

۳. آل عمران، آیه ۱۴۸

۴. آل عمران، آیه ۷۶

۵. الزمر، آیه ۵۳

۶. کتاب مقدس، انجیل متی، باب ۲۳، شماره ۳۳

۲. نقل کرده‌اند که مسیح علیه السلام در خصوص معاد می‌فرماید: «بدین‌طور در آخر این عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون آمده، طالحین را از میان صالحین جدا کرده، ایشان را در تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان می‌باشد.»^۱
۳. همچنین عذاب و پاداش نزد مسیحیان ابدی است: «ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی.»^۲
۴. در حکایتی از انجیل لوقا می‌خوانیم که: «چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت، و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید.»^۳
۵. در انجیل متی آمده است که جمیع امت را حاضر کرده و گروهی را در طرف چپ قرار می‌دهند، و پادشاه می‌گوید: «پس اصحاب طرف چپ را گوید، ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است.»^۴
۶. مرقس نیز از عیسی علیه السلام نقل کرده است که چنین فرمود: «بهتر است که شل داخل حیات شوی، از اینکه با دو دست وارد جهنم گردی، در آتشی که خاموشی نپذیرد.»^۵

ثالثاً. آقای دکتر! خداوند اسلام را دیکتاتور و مستبد! می‌داند و گویا گمان کرده است که طبق عقاید نصاری، خداوند با مخلوقاتش مشورت کرده و یا این‌که بندگان او را از طریق رفراندوم و همه‌پرسی انتخاب می‌کنند! حقیقتاً مشکل این مرد آن است که قبل از نوشتن فکر نمی‌کند و بعد از نوشتن هم، آنچه نوشته را مرور نمی‌کند!

رابعاً. آقای روزبهانی گمان کرده که الله متعال «آرزویی جز خفت و خواری بندگان‌ش ندارد»، و همین مسئله نشان می‌دهد که او برگگی از کتاب‌هایی که در خصوص عقیده‌ی

۱. همان، باب ۱۳، شماره ۴۹-۵۰

۲. همان، باب ۲۵، شماره ۴۶

۳. کتاب مقدس، انجیل لوقا، باب ۱۶، شماره ۲۳

۴. همان، انجیل متی، باب ۲۵، شماره ۴۱

۵. همان، انجیل مرقس، باب ۹، شماره ۴۳

اسلامی نوشته شده را نخوانده است. اراده‌ی دینی و تشریعی خداوند بر آن است که تمامی انسان‌ها ایمان آورده و نیکوکار باشند، و خداوند کفر را برای آنان نخواست و راضی به آن هم نیست، بلکه بدی را برای بندگان نمی‌پسندد، چنان‌که در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱ و نیز می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾^۲ و ﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا﴾^۳

الله متعال به انسان‌ها آموخته است که خیر و شر چیست، و سپس به آنان اختیار داده تا یکی از آن دو را انتخاب کنند، و در این دنیا نیز به آنان فرصت توبه و بازگشت را می‌دهد، سپس در آخرت با عدل خویش بین آنان داوری می‌کند. آیا انسان عاقلی پیدا می‌شود که این را ظالمانه دانسته و بر آن لفظ «دیکتاتوری» اطلاق کند؟!

۱. النساء، آیه ۲۶: «اللَّهُ مِي خَوَاهِد بَرَايَتَان تَبِيِّن كُنْد وَ شَمَا رَا بَه رَاه پِشِينِيَان تَان (از پیامبران و صالحان) رهنمود کند و توبه‌ی شما را بپذیرد، و الله آگاه و حکیم است.»

۲. البقرة، آیه ۱۸۵: «خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت و سختی شما نیست.»

۳. النساء، آیه ۲۷: «خداوند می‌خواهد توبه شما را بپذیرد و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که بسیار منحرف گردید.»

معاد در اسلام

شراب‌خواری در بهشت!

جناب دکتر در باب ویژگی‌های بهشت می‌نویسد: «رودخانه‌هایی که در آن به جای آب، شراب وجود دارد و حالا چطور در زمین خاکی شراب حرام است ولی در بهشت وعده داده شده‌ی جناب محمد حلال...»^۱ و در جایی دیگر بر قرآن چنین افترائی بسته‌اند: «شرابی سفید و روشن که مستی کامل می‌آورد!»^۲

می‌گوییم: بهتر است که ابتدا از افترای جناب آقای به اصطلاح دکتر! آغاز کنیم. الله متعال در سوره‌ی صافات فرموده است: ﴿بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾^۳ یعنی: «شراب سفید رنگی که برای کسانی که می‌نوشند، خوش‌گوار است.» و می‌بینیم که بر خلاف ترجمه‌ی دروغین آقای روزبهرانی، ذکری از مستی کامل! در این آیه وجود ندارد!

همچنین در آیه‌ی بعدی می‌خوانیم که: ﴿لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنَزَّفُونَ﴾^۴ و از این آیه ثابت می‌گردد که شراب دار آخرت، از آفاتی که در مسکرات دنیوی وجود دارد، خالی است و عقل را از انسان دور نمی‌سازد.^۵ امام محمد بن جریر طبری رحمته الله نیز این قول را تأیید کرده و به این بیت استشهاد کرده‌اند:

وما زالت الكأس تغتالنا وتذهب بالأول الأول^۶

۱. قرآن کلام محمد، ص ۳۸

۲. همان، ص ۱۹۰

۳. الصافات، آیه ۴۶

۴. الصافات، آیه ۴۷

۵. تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ص ۱۳

۶. تفسیر الطبری، ج ۲۱، ص ۳۷

از صفات شراب بهشتی، پاکیزگی آن است، چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^۱ درحالی که مسکرات دنیوی نجس و پلید هستند.

بنابراین شراب بهشت مانند شراب مست‌کننده‌ی دنیا نیست که أم الخبائث بوده و شخص را به سوی بدی‌ها و مفساد سوق می‌دهد، بلکه متفاوت از آن بوده و این معایب و مفساد را ندارد، و در نتیجه تضادی بین حرمت مسکرات در دنیا و نوشیدن شراب بهشتی وجود ندارد.

۱. الإنسان، آیه ۲۱: «و پروردگارشان به آنان شراب پاکیزه‌ای می‌نوشاند.»

شبهاتی پیرامون پیامبر اسلام ﷺ

پیامبر اسلام ﷺ تنها یک حاکم عادل نبوده‌اند، بلکه یک اسوه و الگوی نیک به شمار می‌روند که در مدت ۲۳ سال توانستند یک امت واحد پدید آورده و جاهلیت و خرافه و شرک و فساد را از دامن اجتماع پاک کنند. ایشان قبل از بعثت مشهور به امانت‌داری و سایر صفات حسنه بوده‌اند و این مسئله مورد اعتراف مستشرقین نیز قرار گرفته است، چنان‌که گفته‌اند: «محمد مشهور به داشتن شخصیتی پسندیده و نیک، و فهم تجاری خوبی بود.»^۱

آقای دکتر روزبهانی پیامبر اسلام ﷺ را «شاه عرب»! نامیده‌اند و هذیان‌هایی در کتاب دیگرشان داشته‌اند، اما آیا اسمی جز غرض‌ورزی و تحریف تاریخ را می‌توان بر این گذاشت؟! در عهد مدنی، با این‌که ایشان صاحب حکومت بودند و می‌توانستند مانند کسری و قیصر زندگی کنند، اما زندگی ساده‌ای داشتند و عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «اهل بیت محمد از زمانی که ایشان به مدینه آمد تا زمان وفاتش، سه شب پی‌درپی از نان گندم سیر نشدند!»^۲ و نیز أبو موسی رضی الله عنه می‌گوید: «بر پیامبر داخل شدم، ایشان در خانه‌ی خود بر تختی از حصیر خوابیده بود و اثر بافت‌های تخت بر پشت ایشان دیده می‌شد!»^۳

به راستی کدام یک از شاهان تاریخ این‌گونه زندگی می‌کردند؟! در خصوص غذای آنان نوشته‌اند که «در قصر شاهنشاه، غذاهای مطبوع و گوارا بسیار مورد توجه بود. از جمله طعام‌هایی که برای پادشاه مهیا می‌کردند یکی خورش شاه‌ی نام داشت که مرکب بود از گوشت گرم و گوشت سرد، و برنج فشرده، برگ معطر و مرغان مسمن و خبیص و طبرزد. دیگر از طعام‌ها خورش خراسانی بود که از گوشت کباب شده به سیخ، و گوشت پخته در دیگ، و کره و عصارات ترکیب می‌یافت.»^۴ و با این‌که شاه عرب! بر حصیر می‌خوابیدند

۱. زندگانی محمد، ص ۸

۲. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۷۵

۳. همان، ج ۵، ص ۱۵۵

۴. تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۶۴۷

و لباسشان پینه بسته بود، می‌بینیم که «جامه‌ی شاهان ساسانی در منتها درجه‌ی شکوه و جلال بود... تاج وی از زر و گوهر نشان بود و به واسطه‌ی یاقوت‌های درشت درخشان شکوه مخصوصی داشت... شلواری زربفت پوشیده بود که با دست بافته بودند و بسیار گرانبها بود.»^۱

البته آقای دکتر! ابایی از دروغ و خیانت و افترا ندارد و بر آن قاعده‌ی مشهور سیر می‌کند که «الغایه تبرر الوسيله!» و دیگر آن‌که شعور مخاطب را نادیده بگیرد برایش اهمیتی ندارد!

لازم است بدانیم که بسیاری از دانشمندان و صاحب‌نظران غربی که خود مسلمان نبوده‌اند، پیامبر اسلام ﷺ را بزرگ‌ترین مرد تاریخ دانسته و به مدح ایشان پرداخته‌اند. چنان‌که ویل دورانت در این رابطه می‌نویسد: «اگر بزرگی را به میزان اثر مرد بزرگ در مردمان باشد، باید بگوییم محمد از بزرگترین بزرگان تاریخ است. وی در صدد بود سطح معنویات و اخلاقی قومی را که از گرمای هوا و خشکی صحرا به ظلمات توحش افتاده بودند اوج دهد، و در این زمینه توفیقی یافت که از همه مصلحان دیگر بیشتر بود.»^۲

خوش‌تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

اکنون شبهاتی که جناب دکتر! روزبهرانی از اسلاف خود به عاریه گرفته‌اند را بررسی می‌کنیم و به بیان بطلان آن‌ها می‌پردازیم:

ازدواج‌های مکرر پیامبر!

دکتر روزبهرانی با ادبیاتی باورکردنی! می‌نویسد: «امروزه خرد گم‌کرده‌هایی مثل حسنین هیکل (!) و سید امیر علی، بر این باور پا می‌فشارند که ازدواج‌های مکرر محمد مصلحتی بوده، او زنان نیازمند را زیر پر و بال خود می‌گرفته، و کسی نیست که به این هفت خطان بی‌پدر و مادر (!!!) بگوید: کدام یک از زنان محمد محتاج و نیازمند بودند؛ عایشه که دختر

۱. تاریخ تمدن ایران ساسانی، ص ۲۶

۲. تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۲۲۲

ابوبکر بود، پولش از پارو بالا می‌رفت، حفصه دختر خلیفه دوم اعراب بود. تمام ده یا یازده زن عقدی محمد از مال و منال و زیبایی برخوردار بودند و محض نمونه در حرم‌سرای محمد، یک زن زشت صورت، فقیر و بی‌نوا نمی‌توانید بیابید.^۱

می‌گوییم: توقع ادبیاتی غیر از این ادبیات را از آقای دکتر! نداریم و اگر ایشان صاحب شعور و ادب بودند، آن‌گاه جای تعجب و شگفتی داشت!

از خدا جویم توفیق ادب بی‌ادب محروم گشت از لطف رب
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد

اولاً. پیامبر ﷺ برای اولین بار با أم المؤمنین خدیجه رضی الله عنها ازدواج کردند، درحالی‌که ایشان پیش‌تر ازدواج کرده بودند و فرزندانی داشتند. همچنین در زمان حیات خدیجه رضی الله عنها همسر دیگری اختیار نکردند، درحالی‌که تعدد زوجات مسئله‌ای طبیعی و پذیرفته‌شده در میان قوم عرب (مانند سایر اقوام) بود. چنان‌که دکتر جواد علی در این رابطه می‌نویسد:

«اهل جاهلیت تعدد زوجات و جمع بین هر عدد از همسران را، بدون هیچ محدودیتی برای مردان را مباح دانسته بودند.»^۲

برتراند راسل (از ناباوران مشهور) نیز چنین اعتراف می‌کند، که «در جوامعی که تعدد جنس‌ها (مرد و زن) یکسان نباشد، یک همسر داشتن بسیار دشوار است»^۳

ثانیاً. این‌که پیامبر ﷺ برای ثروت با عائشه رضی الله عنها ازدواج کرده باشد، ادعایی خام و بدون دلیل است. ابو بکر صدیق رضی الله عنه پیش از این ازدواج هم کمک‌های اقتصادی به دعوت پیامبر ﷺ انجام می‌دادند که آقای روزبهانی از آن بی‌خبر مانده است! لازم به ذکر است که این کمک‌ها برای مسائل شخصی نبوده، بلکه در مسیر دعوت و انتفاء موانع استفاده می‌شد.

۱. قرآن کلام محمد، صص ۷۲-۷۳

۲. المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۱۰، ص ۲۱۹

۳. چرا مسیحی نیستم، ص ۲۶۳

ثالثاً. محض نمونه أم المؤمنین حفصه رضی اللہ عنہا را نام می‌بریم که ایشان صاحب زیبایی ظاهری نبوده‌اند.^۱ ایشان قبلاً ازدواج کرده بودند^۲ و شوهرشان در غزوه‌ی بدر شهید شده بود، و در زمان ازدواج حدود ۳۵ سال سن داشتند. همچنین این سخن آقای روزبهانی که «دختر خلیفه‌ی دوم /عرب بود» دال بر جهل و نادانی ایشان است، زیرا سیدنا عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ در زمان ازدواج ایشان، هنوز خلیفه نشده بود و قدرت سیاسی نداشت که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم برای نفوذ سیاسی و حکومتی از این ازدواج بهره بگیرد!

رابعاً. تعدد زوجات پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم (اگرچه امری مباح بوده و هیچ اشکالی بر آن نیست) مصلحت‌های متعددی داشته است^۳، که از جمله‌ی آن‌هاست:

۱. مصالح تعلیمی: همگان می‌دانند که زنان نیمه‌ای از اجتماع هستند و پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم باید معلمانی که به امور زنان و احکام آنان آگاهی داشته باشند را تربیت می‌کردند. این مسئله زمانی به ثبوت می‌رسد که می‌بینیم بسیاری از احکام و مسائل از طریق أم المؤمنین عائشه رضی اللہ عنہا و بعضاً سایر همسران پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به دست ما رسیده است^۴ و ایشان بزرگ‌ترین مجتهدان اسلامی در میان زنان هستند. عطاء بن اُبی رباح رضی اللہ عنہ می‌گوید: «عائشه فقیه‌ترین مردم بود.»^۵ امام زهری رحمہ اللہ نیز فرموده است: «عائشه داناترین مردم بود، بزرگان صحابه از ایشان سؤال و پرسش می‌کردند.»^۶

۱. صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۵۶

۲. در واقع عائشه رضی اللہ عنہا تنها همسر باکره‌ی پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بوده‌اند و سایر همسران ایشان بیوه بوده و پیش‌تر ازدواج کرده بودند.

۳. بنگرید به: تعدد زوجات الرسول، ملک غلام مرتضی

۴. از أم المؤمنین عائشه، أم سلمه و حفصه به ترتیب ۲۲۱۰ حدیث، ۳۷۸ حدیث و ۶۰ حدیث نقل شده است.

۵. سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۸۵

۶. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۸۶

۲. **مصالح تشریعی:** برای این مصلحت می‌توان ازدواج با زینب بنت جحش را مثال زد، که هدف شکستن احکام نادرست عهد جاهلیت بوده است. **۱** إن شاء الله در بخش بعدی به این مسئله پرداخته و پندارهای معاندین را بررسی خواهیم کرد.

۳. **مصالح اجتماعی:** رسول خدا ﷺ برای محکم کردن رابطه‌ی خویش با بزرگان اصحابش و همچنین فضیلت بخشیدن به آنان، ازدواج‌هایی را صورت می‌دادند. ازدواج پیامبر ﷺ با عائشه و حفصه -رضی الله عنهما- را می‌توان از این نوع ازدواج‌ها به شمار آورد. همچنین پیامبر به علی بن ابی طالب رضی الله عنه و عثمان بن عفان رضی الله عنه هم دختران خود را تزویج کردند و همین مسئله سبب قرابت عظیم و نزدیکی قلبی میان آنان شده است.

۴. **مصالح سیاسی:** مصالح سیاسی بسیاری در برخی ازدواج‌های پیامبر ﷺ وجود داشته است. برای مثال ازدواج ایشان با جویریہ رضی الله عنها و آزاد کردن اسرای بنی مصطلق سبب اسلام آوردن آنان و البته از بین رفتن فتنه‌های نظامی و سیاسی بنی مصطلق شد.^۱ ازدواج رسول خدا ﷺ با أم حبیبہ بنت ابی سفیان رضی الله عنها نیز سبب شد که از دشمنی ابو سفیان رضی الله عنه کاسته شود، تا آن‌جا که شخصاً برای تجدید پیمان صلح حدیبیه به مدینه آمد، و البته بعد از وقوع ازدواج دخترش با پیامبر ﷺ دیگر به عنوان یک جنگجو به مدینه منوره نیامد! ناگفته نماند که ازدواج‌های سیاسی در عهد جاهلیت نیز در میان قبایل رایج بوده است.^۲

۵. **مصالح انسانی:** تعدادی از ازدواج‌های پیامبر ﷺ نیز از روی رأفت و دلسوزی بوده است. برای مثال أم المؤمنین سوده رضی الله عنها در هنگام ازدواج با پیامبر ﷺ ۵۵ سال سن داشته‌اند! همچنین سن أم المؤمنین زینب بنت خزیمه رضی الله عنها در زمان وقوع ازدواج ۶۵ سال، و سن أم سلمه رضی الله عنها ۶۰ سال بوده است. اگر پیامبر ﷺ قصدشان از ازدواج، شهوت بوده باشد، پس چرا به جای اینان، با دختران جوان ازدواج نکرده‌اند؟!

۱. به عبارتی دیگر، ازدواج با جویریہ رضی الله عنها سبب حفظ خون و مال قوم او شد.

۲. المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۸، ص ۲۲۵

خامساً. اگر تعدد زوجات برای پیامبر ﷺ دارای عیب بوده است، چرا این اشکال از سوی مشرکین مکه که بر تکذیب نبوت پیامبر ﷺ و دشمنی با ایشان حرص شدیدی داشته‌اند، عنوان نشده است؟! غیر از آن است که تعدد زوجات از دید آنان ایرادی اخلاقی محسوب نمی‌شده و آن را غیر قبیح دانسته‌اند؟!

بنابراین بطلان شبهه‌ی پوشالی معاندین و افتراهای آنان به پیامبر اکرم اسلام ﷺ به روشنی آفتاب بوده و اساسی ندارد. جا دارد که این بخش را با قضاوت آقای ویل دورانت به پایان ببریم: «باید به یاد داشته باشیم که کثرت مرگ و میر مردان در میان سامیان عصر قدیم و آغاز قرون وسطی تعدد زوجات را در نظر آنها به مقام یک ضرورت حیاتی و تقریباً یک وظیفه اخلاقی بالا برده بود. در نظر پیامبر نیز تعدد زوجات یک موضوع عادی و بی‌اشکال بود، بدین جهت با خاطری آسوده زنان مکرر می‌گرفت، اما هدف وی اشباع تمایلات جنسی نبود.»^۱

۱. تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۲۲۰

ازدواج با محارم و تصاحب زینب!

جناب دکتر روزبهانی برای آن که دانش فقهی بالای خود را به رخ ما بکشند، چنین مرقوم داشته‌اند: «آیه ۲۲ سوره‌ی نساء به ازدواج‌های حرام اشاره دارد که در آن به حرام بودن ازدواج با زن فرزندان صلبی (۱) اشاره شده است، کلام الله را داشته باشید و ببینید که چطور محمد فرستاده‌ی او، چگونه زن پسر خوانده‌اش زید، یعنی زینب را تصاحب نمود... کلام الله توسط فرستاده او رعایت نمی‌شود... چطور می‌توان به کلام الله در قرآن اعتماد کرد؟»^۱

می‌گوییم:

اولاً. این مرد! حتی به معنای «صلبی» هم جاهل است و بدتر آن که جهل خود را دست‌مایه‌ی طعن بر قرآن کریم قرار می‌دهد! در آیه‌ی ۲۳ (و نه ۲۲ که جناب دکتر! فرموده‌اند) پس از ذکر مادران، دختران، خواهران و امثال آنان که ازدواج با آنان حرام است، نوبت به ﴿وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ﴾^۲ می‌رسد. ﴿حَلَائِلُ﴾ جمع «حلیله»، به معنای همسران است و سپس الله متعال می‌فرماید ﴿الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ﴾ یعنی آن‌هایی که از صلب شما هستند. مشکل آقای دکتر! آن بود که معنای «صلبی» را نمی‌دانستند، اما اکنون به او می‌گوییم که «پسران صلبی» یعنی آن پسران شما که از خون شما هستند. بنابراین وقتی که زید علیه السلام پسر پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است، چگونه آقای دکتر او را از پسران صلبی معرفی می‌کند؟!^۳ پس تا این موضع فهمیدیم که افترای آقای دکتر مبنی بر اینکه «کلام الله توسط فرستاده او رعایت نمی‌شود» تنها افترای خود اوست و اساسی ندارد، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حریص‌ترین امت نسبت به کتاب خدا و البته دارای مقام عصمت بوده‌اند.

۱. قرآن کلام محمد، ص ۶۸

۲. النساء، آیه ۲۳: «و همسران پسرانتان که از صلب شما هستند.»

۳. زید بن حارثه رضی الله عنه در ابتدا برده‌ای بود که حکیم بن حزام رضی الله عنه او را خرید و سپس ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها ایشان را گرفت و به پیامبر بخشید. زمانی که خانواده‌ی زید رضی الله عنه او را در مکه یافتند، پیامبر صلی الله علیه و آله او را مخیر ساخت و او نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را بر خانواده‌اش ترجیح داد.

ثانیاً. علاوه بر آن که زید رحمته الله هیچ نسبت خونی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشته‌اند، ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب رضی الله عنها پس از طلاق ایشان بوده است. همچنین طبق نص صریح قرآن کریم، پیامبر صلی الله علیه و آله مکرراً به زید رحمته الله می‌فرمودند که همسرت را نگه دار و از خدا بترس.^۱ بنابراین به کار بردن کلمه‌ی «تصاحب» از سوی جناب دکتر، دال بر بی‌خبری یا فریب‌کاری ایشان دارد که در هر دو حالت ایشان مجرم خواهند بود!

ثالثاً. عده‌ای از اهل اخبار قصه‌ای را پیرامون این جریان ذکر کرده‌اند که بررسی آن را بر خود واجب می‌دانیم. خلاصه‌ی این داستان دروغین چنین است: روزی پیامبر به خانه‌ی زید آمد اما او را نیافت. پس زینب را دید و از دیدن او به وجد آمد (!) و فرمود: سبحان الله العظیم، سبحان مصرف القلوب...^۲ می‌گوییم: این خبر موضوع (جعلی) بوده و به تمامی طرقی که دارد ثابت نمی‌گردد. طرق این خبر به شرح زیر است:

۱. طریق اول: طبری در تاریخ خود (۲/۵۶۲) و ابن سعد در الطبقات الکبری (۸/۸۰) با اسنادشان از محمد بن عمر الواقدی، از ابن عامر الأسلمی، از محمد بن یحیی آن را نقل کرده‌اند. این خبر ارزشی ندارد، زیرا واقدی متروک الحدیث است و عده‌ای نسبت جعل حدیث به او داده‌اند.^۳ عبد الله بن عامر نیز دچار مشکل در حفظ بوده است و امام احمد، نسائی، دارقطنی، علی بن المدینی و دیگران -رحمهم الله- او را تضعیف کرده‌اند.^۴ مشکل

۱. الأحزاب، آیه ۳۷

۲. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۶۲

۳. ابوحاتم رازی و نسائی او را جاعل حدیث دانسته‌اند. ابن معین می‌گوید که او ثقه نیست، و امام احمد بن حنبل می‌فرماید: او کذاب (بسیار دروغگو) است و احادیث را مقلوب می‌سازد.

بنگرید به: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۶۳

۴. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۴۹

دیگر آن است که محمد بن یحیی (۱۲۱ هـ) با وجود آن که ثقه است، اما شاهد این قصه نبوده و حکایتش از آن منقطع می‌باشد.^۱

۲. **طریق دوم:** طبری در تاریخش (۵۶۳/۲) به نقل آن پرداخته است. در اسناد آن عبد الرحمن بن زید بن أسلم (۱۸۲ هـ) است که متروک الحدیث می‌باشد^۲ و همچنین شاهد داستان نبوده، بلکه آن را بصورت معضل روایت کرده است.

البته اخبار دیگری نیز مانند این خبر توسط عده‌ای از مفسرین نقل شده است که هیچ‌کدام سندی ندارند که بتوان بر آن تکیه کرد و در نتیجه می‌توان با اطمینان کامل گفت که این قصه صحتی نداشته و کذب است. مفسرین و محدثین بزرگی از جمله قاضی ابن عربی مالکی^۳ (۵۴۳ هـ)، امام قرطبی^۴ (۶۷۱ هـ)، حافظ ابن کثیر دمشقی^۵ (۷۷۴ هـ)، حافظ ابن حجر عسقلانی^۶ (۸۵۲ هـ)، شیخ جمال الدین قاسمی^۷ (۱۳۳۲ هـ)، شیخ شنقیطی^۸ (۱۳۹۳ هـ)، علامه ابن عاشور^۹ (۱۳۹۳ هـ)، شیخ طنطاوی^{۱۰} (۱۴۳۱ هـ) و دیگران قصه‌ی مذکور را غیر صحیح دانسته و حکم به مردود بودن آن داده‌اند.

۱. حدیث منقطع، از اقسام حدیث ضعیف به شمار می‌رود.

۲. همان، ج ۲، ص ۵۶۴

۳. أحكام القرآن، ج ۳، ص ۵۷۷

۴. تفسیر القرطبی، ج ۱۴، ص ۱۹۱

۵. تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۴۲۴

۶. فتح الباری، ج ۸، ص ۵۲۴

۷. تفسیر القاسمی، ج ۸، ص ۸۶

۸. أضواء البیان، ج ۶، ص ۲۴۰

۹. التحریر والتنویر، ج ۲۲، ص ۳۵

۱۰. التفسیر الوسیط، ج ۱۱، ص ۲۱۴

غارت کاروان‌های تجاری به فرمان پیامبر!

این شبهه، از جمله قدیمی‌ترین شبهات مستشرقین می‌باشد که بعدها به عنوان ارثیه! به امثال آقایان دشتی، انصاری و روزبهانی انتقال یافت! جناب آقای روزبهانی می‌نویسد: «محمد، یکی از پیروان خود به نام عبد الله بن جحش را مأمور حمله و هجوم به کاروان مذکور کرد. افراد محمد در محلی به نام نخله در نزدیکی مکه کمین کرده و وقتی کاروان به آن محل رسید به آن حمله نموده، قافله سالار را کشته و اموال قافله را تصاحب و یک راست به نزد محمد می‌روند.»^۱

می‌گوییم: این حکایت را از وجوهی پاسخ می‌گوییم:

اولاً. این مشرکین شریف!! که آقای روزبهانی برای آن‌ها نوحه می‌خواند و گریبان پاره می‌کند، مسلمانان را از دیارشان اخراج و اموالشان را مصادره می‌کردند. پس برفرض این‌که مسلمانان کالاهای مشرکین را به نفع خود تصاحب می‌کردند، باز هم ذره‌ای از اموال غصب شده‌ی آنان را جبران نمی‌کرد! همچنین حالت آن زمان (که تفصیلش خواهد آمد)، یک جو جنگی بوده است و اگر امروزه نیز جنگی میان دو کشور رخ دهد، طرفین در صدد وارد کردن ضربات اقتصادی به هم‌دیگر خواهند بود، و مسیرهای تجاری یک کشور، همانند شریان‌های حیاتی هستند که قدرت ادامه‌ی فعالیت را به آن کشور می‌دهند.

ثانیاً. این‌که پیامبر ﷺ عبد الله بن جحش را مأمور حمله و غارت کاروان قریش کرده باشد، دروغی بیش نیست و خبر مذکور تنها از طریق محمد بن عمر واقدی (متوفی ۲۰۷ هـ) آمده است که پیش‌تر به بیان وضعیت وی پرداختیم. همچنین در همان کتاب واقدی که مستشرقین به آن استناد کرده و آقای روزبهانی هم به نقل ناقص از آن پرداخته‌اند، آمده است که پیامبر ﷺ زمانی که از این اتفاق باخبر شد، فرمود: «ما أمرتکم بالقتال فی الشہر الحرام!»^۲ یعنی: «به شما دستور ندادم که در ماه حرام بجنگید!». واقدی نیز پس از ذکر این

۱. قرآن کلام محمد، ص ۹۹

۲. المغازی للواقدي، ج ۱، ص ۱۶

داستان می نویسد: «رسول الله ﷺ چه در ماه حرام و چه در غیر آن به عبدالله بن جحش و یارانش دستور جنگیدن نداده بود، بلکه تنها به آنان دستور داد که اخبار قریش را به دست بیاورند.»^۱

ثالثاً. بر خلاف آن چه بسیاری گمان کرده اند، جنگ با قریش (غزوه بدر) را پیامبر ﷺ آغاز نکرد، بلکه مشرکین قریش تصمیم داشتند که برای نابودی مسلمانان به جمع آوری تدارکات نظامی پردازند. در سنن أبی داود رحمته با سند صحیح وارد شده است که مشرکین قریش نامه ای به عبد الله بن أبی و مشرکین اوس و خزرج با این مضمون نوشتند که: «إِنَّمَا آوَيْتُمْ صَاحِبَنَا، وَإِنَّا نَقْسِمُ بِاللَّهِ لَتَقَاتِلَنَّهُ، أَوْ لَتُخْرِجَنَّهُ أَوْ لَنَسِيرَنَّ إِلَيْكُمْ بِأَجْمَعٍ حَتَّى نَقْتُلَ مَقَاتِلَتَكُمْ، وَنَسْتَبِيحَ نِسَاءَكُمْ»^۲ یعنی: «شما هم شهری ما را در شهر خود مأوا دادید و به خدا سوگند یاد می کنیم که اگر او را به قتل نرسانید یا از شهر اخراج نکنید، علیه شما جمع می شویم تا جنگجویان شما را بکشیم و زنان تان را برای خود مباح سازیم!»

پس با این تفصیل، اشکالی بر پیامبر ﷺ نیست، بلکه بر آقای روزبهانی اشکال وجود دارد که بویی از امانت علمی و عدالت نبرده است، عامله الله بعدله...

۱. همان

۲. سنن أبی داود، ج ۳، ص ۱۵۶ - شیخ البانی رحمته آن را در صحیح وضعیف سنن أبی داود «صحیح الإسناد» دانسته است.

منبع درآمد پیامبر!

آقای روزبهرانی می‌نویسد: «هرگاه خواستید با رسول ما سخن گوید، اول باید صدقه بدهید. با این حساب، ۲۰ درصد غنائم جنگی، بهترین اسیرهای چپاول شده برای جناب محمد کم است، درآمد صدقه را هم به آن اضافه می‌کند و در آیه ۱۲، الله به منبع درآمد دیگری برای رسولش اضافه می‌کند و آن زکات است.»^۱

می‌گوییم:

اولاً. بنابر قول جمهور فقهای اهل سنت -رحمهم الله- صدقه تطوع بر پیامبر ﷺ حرام است، و صدقه فریضه نیز به اتفاق فقهاء بر ایشان حرام می‌باشد.^۲ همچنین در حدیث صحیح وارد شده است که پیامبر ﷺ اگر چیزی به عنوان صدقه برایشان می‌آوردند، از آن تناول نمی‌فرمودند.^۳ بنابراین استفاده از صدقه از هر نوع آن بر رسول خدا ﷺ جایز نبوده و به خود مردم باز گردانده می‌شد.

ثانیاً. خمس نیز مجدداً به مساکین و ضعیفان بازگشت داده می‌شده و نمی‌توان آن را از منابع درآمد! به شمار آورد. در سنن أبی داود رحمه الله آمده است که پیامبر ﷺ مقداری از پشم شتر در دست گرفته و فرمودند: «لا یحل لی من غنائمکم مثل هذا إلا الخمس، والخمس مردود فیکم»^۴ یعنی: «از غنائم شما مانند این [پشم شتر] هم برای من حلال نیست جز خمس، که آن هم به شما بازگردانده می‌شود.»

۱. قرآن کلام محمد، ص ۲۲۱

۲. امام ابن قدامه رحمه الله در این رابطه می‌فرماید: «ظاهر آن است که صدقه به طور کلی بر پیامبر ﷺ حرام است.» (المغنی، ج ۲، ص ۴۹۲)

۳. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۵۵

۴. سنن أبی داود، ج ۳، ص ۸۲ - شیخ البانی رحمه الله آن را در سلسله الأحادیث الصحیحه (۲/۶۷۹) تصحیح کرده‌اند.

خمس پس از پیامبر ﷺ نیز در تهیه سلاح و تعمیر مساجد و سایر اموری که به مصالح مسلمانان تعلق می‌گیرد، صرف می‌گردد.

ثالثاً. جناب آقای روزبهانی نه تنها از علوم قرآنی و حدیثی بی‌بهره مانده است، بلکه برگی از سیره‌ی رسول خدا ﷺ را هم نخوانده و هیچ چیز از آن نمی‌داند! به تواتر رسیده است که رسول خدا ﷺ تا آخر حیات خود در سادگی تمام زندگی کردند و به چیزی از تجملات دنیایی نزدیک نشدند. اکنون مواردی را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم تا شیوه‌ی زندگی ایشان را بشناسند و زبان به ناحق در خصوص ایشان نگشایند.

وضعیت خوراک پیامبر ﷺ و خانواده‌ی ایشان:

۱. أبو هريره رضی الله عنه می‌فرماید: «خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من الدنيا ولم يشبع من خبز الشعير»^۱ یعنی: «رسول خدا ﷺ در حالی از دنیا رفت که از نان جو سیر نشد.»
۲. أم المؤمنين عائشه رضی الله عنها می‌فرماید: «ما شبع آل محمد صلى الله عليه وسلم منذ قدم المدينة، من طعام البر ثلاث ليل تباعا، حتى قبض»^۲ یعنی: «آل محمد ﷺ از زمان ورود به مدینه تا وفات ایشان، سه شب پشت سر هم از نان گندم سیر نشدند.»
۳. همچنین فرمودند: «توفي النبي صلى الله عليه وسلم حين شبعنا من الأسودين: التمر والماء»^۳ یعنی: «پیامبر ﷺ زمانی وفات کرد که از آب و خرما سیر می‌شدیم.»
۴. و در خصوص زمان وفات ایشان نیز فرمودند: «توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم ودرعه مرهونه عند يهودي، ثلاثين صاعا من شعير»^۴ یعنی: «رسول خدا ﷺ در حالی وفات کردند که زره ایشان نزد مردی یهودی در قبال سی صاع جو در گرو بود.»

۱. صحيح البخاری، ج ۷، ص ۷۵

۲. همان

۳. همان، ج ۷، ص ۷۰

۴. همان، ج ۴، ص ۴۱

۵. عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرمودند: «لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يظل اليوم ياتوي، ما يجد دقلاً يملأ به بطنه.»^۱ یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که تمام روز از گرسنگی به خود می پیچید و خرماي خشک هم نمی یافت تا شکمش را با آن سیر کند.»

وضعیت مسکن و پوشاک ایشان:

۱. أبو موسى رضی الله عنه می فرماید: «دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم في بيته على سرير مرمل وعليه فراش، قد أثر رمال السرير بظهره وجنبه...»^۲ یعنی: «بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه اش وارد شدم که بر تختی از حصیر خوابیده بود و اثر بافت های تخت بر پشت و پهلوی ایشان دیده می شد.»

۲. أم المؤمنين عائشة رضی الله عنها می گوید: «كان فراش رسول الله صلى الله عليه وسلم من آدم، وحشوه من ليف.»^۳ یعنی: «فرش منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله از پوست دباغی شده با حاشیه ای از لیف خرما بود.»

رابعاً. پس از آن که وضعیت زندگی و معیشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را بیان کردیم، باید بگوییم که ایشان چیزی هم به ارث نگذاشتند! بنابراین درآمدهایی که آقای روزبهانی از آن ها سخن می گوید، نه سبب زندگی تجملی و شاهانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، و نه به عنوان ارث به خاندان ایشان رسید! عمرو بن حارث رضی الله عنه می فرماید: «ما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم عند موته درهما ولا ديناراً ولا عبداً ولا أمة ولا شيئاً، إلا بغلته البيضاء، وسلاحه وأرضاً جعلها صدقة.»^۴ یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام وفات نه دیناری به جای گذاشت و نه درهمی، و نه غلامی و نه کنیزی و نه چیز دیگری، جز قاطر سفیدش و اسلحه اش و زمینی که آن را هم صدقه کرده بود.»

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۸۵

۲. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۵۵

۳. همان، ج ۸، ص ۹۷

۴. همان، ج ۴، صص ۲-۳

دلیل امر آن بود که پیامبران همگی چنین بوده‌اند و ارثی به جای نگذاشته‌اند، بلکه هرچه از آنان باقی می‌ماند، در حکم صدقه وارد می‌شد. چنانکه از رسول الله ﷺ نقل شده است: «لا نورث ما ترکنا صدقه»^۱ یعنی: «از ما ارث برده نمی‌شود و آنچه باقی می‌گذاریم صدقه است.»

۱. همان، ج ۸، ص ۱۴۹ - علیرغم آنچه عده‌ای از مستشرقین و معاندین گمان کرده‌اند، سیدنا ابو بکر رضی الله عنه این حدیث را انفراد نکرده‌اند، بلکه از تعداد دیگری از صحابه نیز نقل شده است. برای معلومات بیشتر بنگرید به: منهاج السنه النبویه، ج ۴، ص ۱۹۵ و همچنین سلسله الأحادیث الضعیفه، ج ۱۰، ص ۶۳۰

زنان از دیدگاه اسلام

از جمله مسائلی که مستشرقین غربی - و به تبعیت از آنان اسلام ستیزان ایرانی - پیرامون آن شبهه‌پراکنی کرده‌اند، مسئله‌ی حقوق زنان در اسلام است. فعلاً در این موضع قصد نداریم که به بررسی جایگاه زن در غرب بپردازیم و بیان کنیم که نسبت به زنان چه نگاه‌هایی وجود دارد، بلکه به بیان جایگاه زن در اسلام پرداخته و پس از آن به شبهات آقای دکتر پاسخ می‌گوییم.

از دیدگاه اسلام، زنان ستون اجتماع هستند که بقایش به وجود آنان وابسته است و بدون آنان چیزی به عنوان جامعه وجود نخواهد داشت. ایشان هستند که بخش اعظم تربیت فرزندان را بر عهده دارند و زمانی که آنان صالحه باشند، نسل صالح و مسئولیت‌پذیری به وجود می‌آید. ما معتقدیم غالب شبهاتی که تحت عنوان ظلم اسلام به زنان، زن‌ستیزی در اسلام و امثال این‌ها طرح می‌شود، در نتیجه‌ی بی‌خبری از نصوص دینی و احکام شرعی است. در دین اسلام زنان از یک جایگاه انسانی برخوردارند و بر خلاف آنچه در ادیان ساخته‌ی دست بشر و یا ادیان تحریف شده می‌بینیم، ذات اهریمنی و یا شرور ندارند. الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ﴾^۱ و از این حیث تفاوتی میان زنان نگذاشته است، اما تفاوت‌هایی که در احکام و مسائل فروعی وجود دارد، مربوط به تفاوت‌های جسمی و روحی بین دو جنس مرد و زن است و بر سایر مسائل تأثیری نخواهد داشت.^۲ چنان‌که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ

۱. الحجرات، آیه ۱۳: «همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شماست.»

۲. می‌دانیم که مردان از نظر روحی خشن و زنان لطیف هستند، و چنین تفاوت‌هایی میان مردان و زنان بی‌شک لازم بوده و اگر غیر از این می‌بود، در بسیاری از امور اختلال پیش می‌آمد و البته دیگر کانونی به نام خانواده وجود نداشت.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ^۱ و همچنین پیامبر ﷺ فرمودند: «إِنَّمَا النِّسَاءُ شِقَاقُ الرِّجَالِ»^۲ یعنی: «همانا زنان نظیر مردان هستند.»

بر خلاف پندار عده‌ای از مستشرقین و یا حتی متدین‌نمایان، اسلام حتی با تحصیل زنان و طلب علم توسط ایشان مخالفتی ندارد، بلکه در سنت رسول خدا مواردی در تأیید این امر وجود دارد^۳ و زنانی را در تاریخ اسلام می‌یابیم که از بسیاری از مردان زمانه‌ی خود مقام رفیع‌تری در علم و دانش یافتند و حتی به درجه‌ی اجتهاد رسیدند و مردان از آنان سؤالات شرعی می‌پرسیدند!^۴ پس تمامی این شعارهای گوش‌خراشی که اسلام ستیزان در بوق حقوق بشر کرده‌اند، نه تنها برای زنان نیست، بلکه برای خود مردان است و این جاست که اسلام ستیزان ایرانی از هر فمینیستی فمینیست‌تر می‌شوند و گاهی چیزهایی می‌گویند که آن را عملاً برای همسران خود نمی‌پسندند و تجربه ثابت کرده است که مدعیان همواره بیشترین ظلم را به زنان روا داشته‌اند و کلماتی که ورد زبان خود ساخته‌اند را در همان مرحله‌ی کلنگ کوفتن! قرار داده و دیگر خبری از بهره‌برداری عملی از آن‌ها وجود ندارد!!

۱. التوبة، آیه ۷۱: «مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. هم‌دیگر را به کار نیک می‌خوانند و از زشتی باز می‌دارند، و نماز خوانده و زکات می‌دهند، و از خدا و رسولش اطاعت می‌کنند. اینان کسانی هستند که خداوند به زودی مشمول رحمت‌شان می‌گرداند، و خداوند توانا و حکیم است.»

۲. سلسله الأحادیث الصحیحه، ج ۱، ص ۳۴۷

۳. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳۲

۴. در میان اهل علم خلافتی نیست که زنان نیز مانند مردان صلاحیت اجتهاد دارند، و مرد بودن از شروط اجتهاد و فتوا نیست. بنگرید به: المجموع للنووی، ج ۱، ص ۴۱
از جمله‌ی زنان مشهور در تاریخ که پس از عصر صحابه و تابعین آمدند، بنت المحاملی، کریمه بنت أحمد، عائشه بنت حسن و فاطمه بنت البغدادی -رحمة الله علیهن- هستند که امام شمس الدین ذهبی رحمه الله در کتاب «سیر أعلام النبلاء» شرح حال آنان را آورده است.

حقوق زنان در عهد جاهلیت!

پس از غواصی در دریاچه‌ی شبهات مستشرقین، آقای روزبهانی از حقوق زنان در عهد جاهلیت سخن می‌گوید: «شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد، در عربستان پیش از اسلام، زنان حق حرکت از هر نقطه به نقطه دیگری را داشته‌اند و حقوق و آزادی‌های آنان به مراتب بیش از زمان ظهور محمد و مسلک جدید او اسلام است. پیش از اسلام زن عرب حق طلاق داشت و در زمان محمد، این حق از او گرفته شد. زن عرب پیش از محمد در جنگ (!) شرکت می‌کرد... از آزادی مذهبی برخوردار بود و مجبور به پیروی از معتقدات فکری شوهرش نبود. الله در سوره نساء آیه سه، تعدد زوجات را جایز می‌شمارد...»^۱

می‌گوییم: این مطالب را در چندین وجه پاسخ می‌دهیم...

اولاً. این که مسافرت زنان بدون حضور محارم‌شان جایز نیست، ارتباطی به حقوق بیشتر یا کم‌تر زنان ندارد، بلکه بدان سبب است که از گزندها و آسیب‌های تبه‌کاران و ناجوان‌مردان محفوظ بمانند.

ثانیاً. زنان عهد جاهلیت حق طلاق نداشته‌اند، بلکه طلاق در دست مردان بوده است^۲ و اگر زنی می‌خواست از شوهرش جدا شود، مجبور بود که او را با بخشیدن مال و ثروت راضی به طلاق کند.^۳ آقای دکتر جواد علی در این رابطه فرموده‌اند: «طلاق از حقوق مردان بوده و آن را هر زمان که بخواهد استفاده می‌کند، اما زن حق طلاق ندارد.»^۴ و اگر مردی قصد طلاق همسرش را داشت، عباراتی مانند «الحقی بأهلك» و یا «أنت مخلی کهذا البعیر!» را به کار می‌برد.^۵

۱. قرآن کلام محمد، ص ۷۰

۲. البته زنان کمی بوده‌اند که قبل از ازدواج حق طلاق را برای خود شرط می‌کرده‌اند.

۳. تاریخ عرب قبل از اسلام، ص ۳۵۰

۴. المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۱۰، ص ۲۲۴

۵. تاج العروس، ج ۹، ص ۴۴۰ ؛ عمدة القاری، ج ۲۰، ص ۲۳۸

ثالثاً. عدم وجوب جهاد بر زنان مسلمان^۱ دلالتی بر این ندارد که مظلوم واقع شده باشند، زیرا جنگیدن با ویژگی‌های جسمی و روحی آنان سازگاری ندارد و این مسئله به نفع زنان است، نه این‌که ظلم به آنان محسوب شود! لازم به ذکر است که مشارکت زنان در جهاد، با اموری مانند پرستاری، تهیه خوراک و احیاناً قتال مباح است و این بستگی به اختیار خود آنان دارد.^۲

رابعاً. مسئله‌ی تعدد زوجات از جمله طبیعی‌ترین حقوق مردان در میان قوم عرب و هم‌چنین سایر ملل بود. بسیاری از مردان دارای ده همسر و یا حتی عدد بیشتری بوده‌اند و این مسئله در عرف عرب امری عادی و پذیرفته شده به حساب می‌آمد.^۳ اما دین اسلام اصل را بر یک‌همسری قرار داد و تنها داشتن حداکثر چهار همسر (آن هم به شرط برقراری عدالت) را مجاز دانست.^۴

ممکن است سخنان آقای دکتر از «حقوق زنان پیش از اسلام» مسائلی مانند نکاح محارم و امثال آن را هم دربرگیرد، خصوصاً این‌که ایشان بسیار به هویت ملی! خود دل باخته (بخوانید خرد باخته!) و بسی مشتاق به تکرار آن بهارستان! عهد ساسانی هستند، که ما از این حقوق را برای زنان تجویز نمی‌کنیم و اگر آزادی این باشد، پس مبارک همان آقای روزبهرانی باشد! البته جا داشت که صاحب هزار دلیل! از اجبار کنیزان به خودفروشی و

۱. المغنی، ج ۹، ص ۱۹۷

۲. یکی از زنان انصار می‌گوید: «غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم سبع غزوات، أخلفهم فی رحالهم، فأصنع لهم الطعام، وأداوي الجرحی، وأقوم علی المرضی.» (صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۴۷) امام شوکانی رحمته الله در خصوص این حدیث می‌گوید: «طبق این حدیث، معالجه‌ی مرد توسط زن / جنبیه برای ضرورت جایز است.» (نیل الأوطار، ج ۷، ص ۲۸۲)

۳. المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۱۰، ص ۲۲۰

۴. النساء، آیه ۳

فحشاء^۱، به ارث بردن زنان مانند کالا^۲، زنده به گور کردن دختران^۳، محرومیت زنان از ارث^۴ و... نیز سخن می‌گفت و چشم خود را بر این جنایات هولناک نمی‌بست و با انکار بدیهیات به شعور مخاطب توهین نمی‌کرد و مقداری به آنان احترام می‌گذاشت، خصوصاً آن‌هایی که ایشان را دکتر می‌نامند! دلیل برگرفتن دیده از این مسائل، همان غرض‌ورزی جاهلان‌های است که در مغز این افراد ریشه دارد و با تقلید کورکورانه از هر فرد به فردی دیگر منتقل می‌یابد، مگر کسی که عقل خود را در کاسه‌ی این بی‌مایگان قرار ندهد.

۱. المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۱۰، ص ۲۳۳

۲. همان، ج ۱۰، ص ۲۳۵

۳. همان، ج ۹، ص ۸۸

۴. همان، ج ۱۰، ص ۲۳۴

انکار زنده به گور کردن دختران در عهد جاهلیت^۱

جناب دکتر باری دیگر بر جهالت خود پافشاری کرده و نوشته‌اند: «عده‌ای خرد گم کرده می‌گویند پیش از محمد، اعراب بچه‌های مؤنث خود را زنده به گور می‌کردند... در آن زمان که از خارج خانم وارد نمی‌کردند...»^۲

می‌گوییم: ناگفته نماند که آقای روزبهانی در این میان از ادبیاتی که جزئی از هویت ایشان به حساب می‌آید بهره برده‌اند که ما برای آن‌که قلم به پلیدی گفتار ایشان مبتلاء نگردد، از نقل آن‌ها چشم‌پوشی کرده‌ایم، عامله الله بما یستحق.

حقیقتاً احدی از اهل علم و مؤرخین ذکر نکرده‌اند که تمام عرب، دختران خود را زنده به گور کرده باشند، بنابراین این بهانه که «از خارج خانم وارد نمی‌کردند» از اساس باطل است. اما این امر به هر صورتی در میان قوم عرب موجود بوده است و از بدیهیات تاریخی به شمار می‌آید و علاوه بر شواهدی که بر این مسئله صحه می‌گذارد، عدم انکار آیهی ﴿وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ﴾^۳ توسط مشرکین، تردیدی در درستی آن باقی نخواهد گذاشت. با آن‌که تمامی مردم چنین نبوده‌اند، اما بسیاری از مردمان عرب در عهد جاهلیت «دختران را ناپسند داشته و از آنان بیزار بودند»^۴

۱. این جنایت مختص به بعضی از قبائل عرب نیست، بلکه قربانی کردن فرزندان در میان مصریان، قبائل استرالیایی و همچنین اهل یونان نیز موجود بوده است.

۲. قرآن کلام محمد، ص ۱۱۶

۳. التکویر، آیه ۸: «و هنگامی که از دختر زنده به گور شده پرسیده می‌شود.»

۴. تاریخ عرب قبل از اسلام، ص ۳۵۲ - لازم به ذکر است که این تفکر مختص به قوم عرب نبوده است، چنان‌که ویل دورانت در کتاب «تاریخ تمدن»، این امر را در رابطه با ایرانیان ذکر می‌کند: «فرزند داشتن نیز مانند ازدواج، از موجبات بزرگی و آبرومندی بود. پسران برای پدران خود سود اقتصادی داشتند و در جنگ‌ها به کار شاهنشاه می‌خوردند، ولی دختران طرف توجه نبودند.» (بنگرید به: تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۴۳۴)

اهل اخبار آورده‌اند که ابوحمزہ ضبی همسرش را از خانه‌اش راند، زیرا دختری به دنیا آورده بود. سپس او را دید که خطاب به دخترش می‌گوید:

ما لأبی حمزة لا یأتینا یظل فی البیت الذی ینینا
غضباناً لا نلد البنینا تالله ما ذلک فی أیدینا
وإنما نأخذ ما أعطینا ونحن کالأرض لزارعینا

نبت ما قد زرعوه فینا^۱

استاد عبد العزیز سالم می‌نویسد: «برخی از مردم به هنگام تولد دختران، چنان در کینه‌ورزی نسبت به آنان افراط می‌کردند که گاهی این کینه‌توزی تا سرحد زنده به گور کردن آن‌ها ادامه می‌یافت. مرد حفره‌ای می‌کند و نوزاد دختر خود را داخل آن می‌نهد و سپس روی او خاک می‌ریخت و زنده‌زنده دفن می‌کرد»^۲

شیخ صدیق حسن خان می‌فرماید: «زمانی که یکی از آنان صاحب فرزند دختر می‌شد، از ترس نیازمندی و فقر و استرقاق، و یا به سبب وجود عیبی جسمانی، فرزند دختر خود را در حالی که زنده بود دفن می‌کرد»^۳ و سپس نقل می‌کند که شخصی از نزد پیامبر ﷺ آمد و به ایشان خبر داد که در عهد جاهلیت هشت دختر خود را زنده به گور کرده است و پیامبر دستور دادند که باید در عوض آن‌ها بردگانی را آزاد کند، تا شاید خداوند از گناه وی گذشت کند»^۴

۱. البیان والتبیین، ج ۱، ص ۱۶۵: «چه شده است که أبو حمزه نزد ما نمی‌آید، درحالی که خانه‌ی مجاور ما زندگی می‌کند! او خشمگین است که چرا ما دختر می‌زاییم، به خدا سوگند این در دست ما نیست! ما تنها آن‌چه می‌دهند را می‌گیریم، ما چون زمینی برای کشاورزان هستیم، و آن‌چه در ما کاشته‌اند را می‌رویانیم!»

۲. تاریخ عرب قبل از اسلام، ص ۳۵۳

۳. حسن الأسوة بما ثبت من الله ورسوله فی النسوة، ص ۲۴۷

۴. سلسله الأحادیث الصحیحه، ج ۷، ص ۸۷۷

دکتر جواد علی نیز ذکر می‌کند که آنان چاله‌ای می‌کنند و دختر را در آن قرار می‌دادند، سپس به اندازه‌ای در آن خاک می‌ریختند که با زمین هم‌سطح و مساوی شود.^۱

بنابراین شکی در وقوع این جنایت وجود ندارد و برای مخالفین نیز شایسته نیست که تنها به جهت دشمنی با اسلام، چشم خود را روی چنین جنایاتی ببندند!

۱. المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۹، ص ۸۹

معیارهای انتخاب همسر در اسلام!

آقای روزبهانی می‌گوید: «محمد زن را تنها به عنوان یک کالا می‌شناسد و امتیازاتی که یک زن می‌تواند دارا باشد تا مردی او را به همسری برگزیند عبارتند از: ۱. دارائی زن... ۲. اصل و نسب او، ۳. زیبایی او ۴. دین او... می‌بینید برای کسی که ادعای پیامبری دارد و خودش را خاتم الانبیاء خوانده، مؤمن بودن در مرحله آخر، پس از پول و اصل و نسب و زیبایی قرار دارد.»^۱

می‌گوییم: ظاهراً برای جناب دکتر افت دارد که نصی را به طور کامل نقل کند و چیزی از آن حذف نکند! حدیث رسول خدا ﷺ به این صورت است: «تَنْكِحُ النِّسَاءَ لِأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا، وَلِحُسْبِهَا، وَلِجَمَالِهَا، وَلِدِينِهَا، فَظَفَرُ بَنَاتِ الدِّينِ تَرَبُّتٌ يَدَاكُ»^۲ یعنی: «زن برای چهار چیز برای ازدواج انتخاب می‌شود، برای مالش، و حسب‌اش، و زیبایی‌اش، و برای دینی که دارد. پس زن دین‌دار را انتخاب کن، دست‌های خاک‌آلود شود!»^۳

اکنون به خیانت این مرد در نقل بنگرید که چگونه انتهای حدیث را برداشته و زعم خود را مبنی بر اولویت نداشتن دین بر حدیث سوار می‌کند و در خیال و اوهام خود می‌گوید که این نقد علمی است و ما ناحق بودن اسلام را به اثبات رساندیم! در واقع طبق این حدیث، دارایی و حسب و زیبایی یک زن، در اولویت نیست، بلکه مؤمن و عفیف بودن یک زن است که به او ارزش می‌دهد! اگر خردگرایی به معنای خیانت علمی باشد، خداوند را برای دین پاک و منهج سالمی که داریم، سپاس می‌گوییم.

متأسفانه امروز در جامعه ایران و سایر کشورها می‌بینیم که شرایط سختی برای ازدواج قرار داده‌اند که این پیوند مقدس از دید جوانان، به هفت‌خان رستم شبیه شده که راه‌گذری از آن نیست، اما اسلام مسائل اقتصادی را در ازدواج به عنوان اولویت به حساب نمی‌آورد.

۱. قرآن کلام محمد، صص ۵۱-۵۰

۲. سنن أبی داود، ج ۲، ص ۲۱۹

۳. عبارت «دست‌های خاک‌آلود شود»، کنایه‌ای است که برای تأکید و تشویق به کار می‌رود.

و طبق قول راجح در میان فقهاء، هم کفو بودن تنها در مسئله‌ی دین معتبر است و در مسائل اقتصادی اساسی ندارد. بلکه رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إِذَا خُطِبَ إِلَيْكُمْ مِنْ تَرْضُونِ دِينَهُ وَخَلَقَهُ فَرُوجُهُ، إِنْ لَا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ عَرِضٌ»^۱ یعنی: «هرگاه خواستگاری نزد شما آمد که از دیانت و اخلاقش راضی بودید، دختر خود را به ازدواجش در بیاورید، اگر این کار را نکردید، فتنه و فساد گسترده‌ای در زمین به وجود خواهد آمد.»

این حدیث را با آنچه که در دنیای مادی‌گرای غرب می‌بینید، مقایسه کنید و کمی فکر کنید که منطق اسلام چند قرن از آنان جلوتر است. آقای سیامک ستوده (فمینیست مشهور) می‌نویسد: «زن‌ها می‌دانند که زیبایی‌شان خریدار دارد و مردان نیز می‌دانند که برای زیبایی، مانند هر چیز دیگری، باید پول خرج کنند. ولی چرا همیشه این زن‌ها هستند که دنبال شوهر می‌گردند؟ زیرا زنان فروشنده‌اند و مردان خریدار، و طبق قواعد بازار همیشه این فروشنده است که باید به دنبال مشتری بگردد»^۲ و هم‌چنین می‌نویسد: «آن کس که غیر سکسی می‌پوشد در پی سکس است، و کسی که سکسی می‌پوشد در پی چیزی جز سکس، یعنی در پی پول و امکانات اقتصادی»^۳ و نیز می‌گوید: «در برنامه‌های تلویزیونی نیز که در پربیننده‌ترین ساعت‌های روز (Prime Time) پخش می‌شوند... شخصیت‌های زن ده برابر بیش از شخصیت‌های مرد لباس‌های تحریک‌کننده بر تن دارند»^۴

آیا زنان در دیدگاه اسلام در حد یک کالا افت ارزش داشته‌اند، یا این که در دنیای غیر اسلامی زنان را وسیله‌ای برای خاموشی حریق شهوت خود ساخته‌اند و از آنان به نام آزادی، سوء استفاده می‌کنند؟! این مسئله محدود به قرن اخیر نیست، بلکه در اروپای قدیم

۱. سنن الترمذی، ج ۲، ص ۳۸۵ - شیخ ناصر الدین البانی رحمه الله آن را در سلسله الأحادیث الصحیحه تصحیح کرده است.

۲. زن و سکس در تاریخ، ص ۱۶

۳. همان، ص ۵۵

۴. همان، ص ۸۰

نیز این مسئله رایج بود و بسیاری از مردم ازدواج را وسیله‌ای برای انتقال ثروت قرار داده بودند! این همان دنیایی است که آقای روزبهانی و امثال ایشان مردم را به آنجا دعوت می‌کنند، و به راستی که چه بدجایگاهی است...

زنان مصیبت هستند!

آقای روزبهانی می نویسد: «محمد می گوید: من بعد از خودم هیچ مصیبتی، فاجعه آورتر از زن برای مرد باقی نگذاشته‌ام. کلام محمد نسبت به زنان آن چنان ضد و نقیض است که هر عقل سالم در تجزیه آن‌ها می ماند...»^۱

می گویم: عقل سالم این مسائل را به خوبی درک می کند، اما حساب عقل آقای روزبهانی از عقل سالم جداست! حدیث مورد استناد ایشان به این صورت است: «ما ترکت بعدی فتنه أضّر علی الرجال من النساء»^۲ یعنی: «بعد از خود برای مردان، فتنه‌ای پرضررتر از زنان باقی نگذاشتم.»

همانگونه که می بینیم، لفظ «مصیبت» در حدیث نیامده و آن چه از پیامبر به ثبوت رسیده است، لفظ «فتنه» است. واژه‌ی «فتنه» در لغت به معنای وسیله‌ی آزمایش و سبب امتحان آمده است. ابن منظور در کتاب «لسان العرب» می فرماید: «معنی الفتنه الابتلاء والامتحان والاختبار»^۳ مانند همین در آیات قرآن کریم نیز وارد شده است، چنان که می خوانیم ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۴ و همین آیه شبهه‌ای پیرامون حدیث مذکور باقی نمی گذارد، چرا که فرزندان را نیز «فتنه» دانسته است. شکی نیست که همسر نیکوکار و با ایمان از بهترین نعمت‌هایی است که خداوند به یک مرد نصیب می کند^۵ و فتنه بودن زنان چیزی نیست که در ذات آنان باشد، بلکه امری اکتسابی است.

۱. قرآن کلام محمد، ص ۵۰

۲. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۹۷

۳. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۱۷: «معنای فتنه، آزمایش و امتحان است.»

۴. الأنفال، آیه ۲۸: «بدانید که اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند، و همانا اجر بزرگ نزد الله است.»

۵. پیامبر ﷺ فرمودند: «الدنيا متاع، وخير متاع الدنيا المرأة الصالحة.» (صحیح مسلم، ج ۲، ص

۱۰۹۰)، یعنی: «دنيا متاع بوده و بهترین متاع دنیا، همسر صالح است.»

شبّهات متفرقه

جهاد اسلامی نزد آقای روزبهانی

دکتر لطف الله روزبهانی در خصوص جهاد اسلامی این گونه اظهار نظر کرده‌اند: «به یکی از ابتکارات مهم محمد برمی‌خوریم که آن جهاد یا جنگ مقدس است... بر اساس ابتکار محمد در امر جهاد، هر مسلمان با هرگونه ملیت، مؤظف است در برابر غیر مسلمان که کافر و مشرک خوانده می‌شود، وارد جنگ شود و چه بکشد و یا اگر کشته شود، در هر دو حال به بهشت خواهد رفت! با مطرح کردن جهاد، در ابتدا محمد به چپاول‌گری و غارت خود رنگ الهی و قانونی پاشید و با این روش دشمنان خود را به نحو بسیار وحشیانه سرکوب کرد.»^۱

می‌گوییم: به شبهه‌ی «غارت کردن» در قسمت‌های قبل به طور کامل پاسخ دادیم و هیچ نیازی به تکرار آن نمی‌بینیم، اکنون به مطالب باقی‌مانده می‌پردازیم و پرده از افتراهای آقای روزبهانی برمی‌داریم، والله الحمد والممنه.

اولاً. مسئله‌ی جهاد یا همان جنگ مقدس چنان‌که آقای دکتر! گمان کرده، از ابتکارات شریعت ما نیست، بلکه در شریعت‌های قبلی نیز وجود داشته است. برای مثال در عهد قدیم مواردی از جنگ مقدس به چشم می‌خورد^۲ و حتی مسیحیان که امروزه به محبت و عشق! دعوت می‌کنند و آقای روزبهانی اساس دین‌شان را عشق به بندگان می‌داند، زمانی از طلایه‌داران جنایات جنگی بودند که قلب هر انسانی را به درد می‌آورد. آقای ویل دورانت در رابطه با جنایات مسیحیان در جنگ‌های مقدس‌شان، موسوم به «جنگ‌های صلیبی»، می‌نویسد: «سایر معاصران نیز به تفصیل مطالبی درباره این واقعه نگاشتند و حکایت می‌کنند

۱. قرآن کلام محمد، ص ۴۳

۲. برای مثال بنگرید به: کتاب مقدس، سفر تثنیه، باب ۲۰، شماره ۱۴؛ یسوع، باب ۱۱، شماره

۱۵؛ حزقیال، باب ۹، شماره ۵ و...

که چگونه زنان را به ضرب دشنه به قتل می‌رساندند، ساق پای کودکان شیرخوار را گرفته بزور آنها را از پستان مادرشان جدا ساخته به بالای دیوارها پرتاب می‌کردند، یا با کوفتن آنها بر ستونها گردنشان را می‌شکستند، و چطور هفتاد هزار مسلمانی که در شهر مانده بودند به هلاکت رسیدند. یهودیان را که جان سالم به در برده بودند در کنیسه‌ای جمع کردند و زنده زنده سوزانیدند.^۱

به نیکی نمی‌دانیم که آقای روزبهانی جاهل و بی‌خبر است، یا آن‌که از این فجایع خبر داشته و قصد فریب‌کاری دارد!

ثانیاً. این‌که هر مسلمانی موظف به کشتن کافران باشد، دال بر جهالت آقای روزبهانی می‌باشد. به این دلیل که بر هر مسلمانی جهاد واجب نیست، و هر کافری هم کشته نمی‌شود! **اولاً.** برای وجوب جهاد هفت شرط وجود دارد، که عبارتند از اسلام، بلوغ، عقل، آزادی، مرد بودن، سلامتی و وجود نفقه.^۲ برای تک‌تک این شروط ادله بسیاری از قرآن و سنت رسول خدا ﷺ موجود است و افتادن این شروط، حکم وجوب را بر فرد ساقط می‌سازد.

ثانیاً. هر کافری کشته نمی‌شود، بلکه کفار انواعی دارند و احکام هر نوعی با نوع دیگر متفاوت است. امام ابن قیم رحمه الله می‌فرماید: «کفار یا حربی هستند و یا اهل تعهد. اهل تعهد نیز سه گروه هستند: اهل ذمه، اهل هدنه و اهل امان. فقیهان برای هر گروهی بایی را اختصاص داده‌اند...»^۳

ثالثاً. شخصی که چپاول و غارت و راهزنی کند، در واقع کارش از دید اسلام جهاد محسوب نمی‌شود، چرا که پیامبر ﷺ فرمودند: «أن من ضيق منزلاً أو قطع طريقاً فلا جهاد»

۱. تاریخ تمدن، ج ۳، ص ۷۹۲

۲. المغنی، ج ۹، ص ۱۹۷: «ويشترط لوجوب الجهاد سبعة شروط؛ الإسلام، والبلوغ، والعقل، والحرية، والذكورية، والسلامة من الضرر، ووجود النفقة.»

۳. أحكام أهل الذمة، ج ۲، ص ۸۷۳

له^۱ یعنی: «هرکس سد معبر کند و یا اموال مردم را به غارت ببرد، جهادش پذیرفته نمی شود.»

رابعاً. این گونه نیست که هر کسی بجنگد، عملش نزد خداوند به عنوان جهاد مقبول باشد و دیگر نتوان به او اشکالی گرفت! در کتب فقهی اسلامی، احکام و ضوابط سخت و محکمی برای جهاد قرار داده شده است و همین میان جنگ‌های غیر مسلمانان با جهاد اسلامی فرق می‌گذارد.

ویل دورانت توصیه ابوبکر صدیق رضی الله عنه به لشکر اسلام را چنین بازگو می‌کند: «شما را به چند چیز سفارش می‌کنم که از من یاد داشته باشید: عادل باشید، دلیر باشید، بمیرید ولی تسلیم دشمن نشوید. رحیم باشید، از کشتن پیرمردان، زنان، و کودکان پرهیزید. درخت خرما را نبرید و نسوزانید، درخت میوه را قطع نکنید، گوسفند و گاو و شتر را جز برای خوردن نکشید، و قول خود را، حتی نسبت به دشمنان حفظ کنید.»^۲

ریشه‌ی این دستورات، کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است که مجاهدین اسلام باید این دستورات را سرلوحه‌ی جهاد خود قرار دهند:

۱. نهی از کشتن زنان و کودکان: «در یکی از غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله جنازه‌ی زنی پیدا شد، پس رسول خدا کشتن زنان و کودکان را ناپسند دانست.»^۳
۲. نهی از کشتن افراد سالمند: «هیچ پیرمرد فرسوده‌ای را نکشید!»^۴

۱. سنن أبی داود، ج ۳، ص ۴۱ - شیخ البانی رحمته الله آن را در صحیح أبی داود ذکر کرده است.
۲. تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۲۴۳ - حافظ ابن زنجویه رحمته الله نیز مانند این دستورات را از عمر بن الخطاب رضی الله عنه نقل کرده است: الأموال، ص ۱۵۶
۳. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۶۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۶۴: «عن عبد الله، أن امرأة وجدت في بعض مغازي النبي مقتولة، فأكره رسول الله قتل النساء والصبيان.»
۴. السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۵۳: «لا تقتلوا شيخاً فانياً»

۳. نهی از از زیاده‌روی و مثله: «زیاده‌روی و تجاوز نکنید، خیانت و غدر نکنید، و کسی را مثله نسازید!»^۱
۴. نهی از کشتن کشاورزان: «در مورد کشاورزان از خدا بترسید و آنان را به قتل نرسانید، مگر آن که با شما بجنگند.»^۲
۵. نهی از کشتن تاجران: «[پیامبر و اصحاب ایشان]، تجار مشرکین را به قتل نمی‌رسانند!»^۳
۶. نهی از تخریب و هدم: «آبادی‌ها را خراب و ویران نسازید!»^۴
۷. نهی از دنبال کردن افرادی که تسلیم شده‌اند: «هیچ فراری را دنبال نکنید و بر افراد زخمی سخت نگیرید، و هر کسی که سلاحش را انداخت، در امان است.»^۵

پس اشکال از آقای روزبهانی است که اسلام و ضوابط جهاد را نشناخته است، و گرنه چگونه می‌توان به دینی که ۱۴۰۰ سال پیش چنین قوانین جنگی را مطرح کرده ایراد گرفت؟!^۶

-
۱. مسند أحمد، ج ۴، ص ۴۶۱: «لا تغدروا، ولا تغلوا، ولا تمثلوا»
 ۲. السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۵۵: «اتقوا الله في الفلاحين فلا تقتلوههم إلا أن ينصبوا لكم الحرب».
 ۳. همان: «عن جابر رضى الله عنه، قال: كانوا لا يقتلون تجار المشركين».
 ۴. السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۵۳: «ولا تخربوا عامرا»
 ۵. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۳۷: «لا تتبعوا مدبرا، ولا تجهزوا على جريح، ومن ألقى سلاحه فهو آمن».
 ۶. برای مطالعه‌ی بیشتر در خصوص شروط و ضوابط جهاد، به کتاب «الجهاد فی سبیل الله» از دکتر سعید بن علی بن وهف القحطانی مراجعه کنید.

دلیل گسترش اسلام چه بود؟

آقای دکتر یک صفحه از کتاب خود را به این جمله اختصاص داده‌اند: «گرایش به اسلام در زمان محمد برای اعراب، صرفاً به خاطر غارت، چپاول‌گری، و تصاحب زنان، و برای دیگر ملل، فرار از مرگ و جزیه بود».^۱

می‌گوییم: از چند وجه مختلف به این ادعای پوشالی پاسخ می‌دهیم.

اولاً. مشرکین مکه نیز متقابلاً می‌جنگیدند، غنیمت می‌گرفتند و کنیزانی داشته‌اند،^۲ پس این مسائل چیزی نبوده که تنها نزد مسلمانان باشد و مشرکین مجبور باشند برای به دست آوردن آن‌ها اسلام بیاورند! حقا که خود آقای دکتر هم ندانسته که چه می‌نویسد و پس از نوشتن هم آن قدر برای گرفتن جیره و مواجب‌شان عجل بوده‌اند که وقتی برای مرور باطلی که با قلم شکسته‌ی‌شان بر کاغذ تحمیل کرده بودند، خرج نکردند!

ثانیاً. مردمان دیگر نیز قبل از اسلام به حکومت خود مالیات‌های هنگفتی پرداخت می‌کرده‌اند و یقیناً می‌توانستند با پرداخت جزیه دین خود را حفظ کنند! آقای جرجی زیدان مسیحی در این رابطه می‌فرماید: «حکومت اسلامی برای مردم بار سنگینی نبود، بلکه در بیشتر موارد مردم حکومت اسلامی را بر حکومت‌های دیگر ترجیح می‌دادند و جزیه‌ای که مسلمانان می‌گرفتند خیلی کمتر از مالیات‌های سنگینی بود که رومیان و ایرانیان از مردم دریافت می‌داشتند».^۳

پروفسور فیلیپ حتی می‌نویسد: «جزیه‌ای که فاتحان جدید می‌خواستند، از آنچه فرمانروایان قدیم می‌گرفتند کمتر بود، و اقوام مغلوب می‌توانستند مراسم دینی خود را با آزادی بیشتری انجام دهند».^۴

۱. قرآن کلام محمد، ص ۶۱

۲. تاریخ عرب قبل از اسلام، ص ۳۳۷

۳. تاریخ تمدن اسلام، ص ۵۵

۴. تاریخ عرب، ص ۱۸۴

برتراند راسل می‌نویسد: «خلفای اسلامی نسبت به کلیمیان و عیسویان با محبت‌تر از دول مسیحی نسبت به مسلمانان و کلیمیان بوده‌اند».^۱

دکتر جان ناس نیز می‌نویسد: «در سده اول تاریخ اسلام و حتی بعد از آن تا مدتی، فاتحان عرب روش زور و اعمال شمشیر را برای نشر دین خود به کار نمی‌بردند. زیرا قرآن شریف برای اهل کتاب یعنی مللی که دارای کتب مقدس باشند، به مدارا و مسالمت امر فرموده و درباره‌ی آن‌ها زور و جور چندان به کار نمی‌گرفت».^۲

ویل دورانت نیز می‌نویسد: «باید اعتراف کنیم که خلفای دوران اول از ابوبکر تا مأمون، در قسمت وسیعی از دنیا، مقررات شایسته و مناسبی برای زندگی انسانی پدید آوردند و از همه فرمانروایان تاریخ تواناتر بودند. آن‌ها نیز می‌توانستند، مانند مغولان و مجاران یا نورسهای مهاجم، همه چیز را مصادره کنند یا به ویرانی بکشانند، اما نکردند و فقط به وضع مالیات اکتفا کردند».^۳

بنابراین آنان می‌توانستند مالی کمتر از آنچه به حکام خود می‌دادند را به حکومت اسلامی بدهند و عقایدشان را حفظ کنند! وانگهی، از آقای روزبهانی می‌پرسیم که سبب اسلام آوردن نجاشی رضی الله عنه چه بود؟ آیا مهاجرین شمشیر برگردن وی گذاشته بودند، یا آن‌که برای فرار از جزیه‌دادن به مسلمانان بود که اسلام آورد؟! سبب ایمان آوردن ابو بکر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه و سایر تجار و توان‌مندان قریش چه بود؟ آیا خود قادر به خرید کنیز و غلام نبودند، و از نظر اقتصادی نیازمند همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند؟!^۴

۱. چرا مسیحی نیستم، ص ۲۶۳

۲. تاریخ جامع ادیان، ص ۳۲۰

۳. تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۲۹۰

۴. بلکه خود آنان از نظر اقتصادی به رسول خدا صلی الله علیه و آله کمک می‌کردند، چنان‌که ابو بکر رضی الله عنه بردگانی که زیر شکنجه و فشار مشرکین بودند را با مال خود آزاد کرد و زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله امر به انفاق داد و از او پرسید که برای خانواده‌ات چه باقی گذاشتی؟ ابو بکر رضی الله عنه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای آنان باقی گذاشتم! (در خصوص این روایت رجوع کنید به: سنن أبی داود، ج ۲، ص

ثالثاً. سخن آقای روزبهانی در خصوص این ملل غیر عرب که ایرانیان در رأس آنان هستند، اتهام بزدلی به آنان است. مردمی را تصور کنید که عقائد خود را آن قدر بی ارزش می دانند که برای فرار از جزیه (که از مالیات های سنگین عهد ساسانی کمتر بود!) اسلام می آورند. الحمدلله که مردم صاحب عقل و خرد هستند و از آراء و دیدگاه های آقای روزبهانی تقلید نکرده و با ریسمان ایشان به داخل چاه نمی روند! از جمله دلائلی که خلاف ادعای ایشان را ثابت می کند، زرتشتی ماندن بسیاری از ایرانیان، پس از چند قرن می باشد. آقای دکتر عیسی صدیق می نویسد: «تا قرن پنجم آئین مزدیسنا در جریان و آتشکده ها دایر بود و مقداری از کتب دینی محفوظ ماند. موبدان زردشتی با نفوذ معنوی که داشتند، در حفظ کتب دینی و اخلاقی و تاریخی بسیار کوشیدند...»^۱

رابعاً. عجم به آن سبب اسلام آورد که اسلام را از دین خود بهتر یافت، دینی که به توحید و برادری دعوت می کرد، حال آن که قبل از آن خدایان متعدد را پرستش می کردند و به یک دیگر ظلم می کردند و به دنبال قوم گرایی جاهلانه بودند. دینی که خلیفه را با شخصی عادی در یک مرتبه قضاوت می کرد و معیار را نه بر زبان و رنگ پوست، بلکه بر تقوا و پرهیزکاری گذاشته بود. آقای جواهر لعل نهرو، در این رابطه چنین می نویسد: «مذهبی که او مردم را بدان می خواند بنحاطر سادگی، صراحتش و بنحاطر رنگ دموکراسی و برابری که با خود داشت، توده های مردم را در کشورهای همسایه جلب می کرد. زیرا آن ها روزگاری دراز در تحت تسلط قدرت مطلقه پادشاهان مستبد و روحانیان و پیشوایان مذهبی مستبد بسر می بردند. آنها از نظام قدیمی فرسوده شده بودند و برای یک تغییر وضع آمادگی داشتند. اسلام این تغییر را به ایشان عرضه می داشت و از طرف ایشان هم استقبال

۱۲۹ و برای معلومات بیشتر به کتاب «الانشراف و رفع الضیق فی سیره اُبی بکر الصدیق» اثر گران بهای دکتر صلابی بنگرید.

۱. دوره مختصر تاریخ فرهنگ ایران، ص ۳۵

می‌شد، زیرا از بسیاری جهات وضعشان را بهتر می‌ساخت و بسیاری از مفاسد قدیمی را پایان می‌داد.^۱

خامساً. آنان آغوش حکومت اسلامی را گرم‌تر از آغوش پادشاهان خود می‌یافتند! در زمان سلطنت شاهان ساسانی، وضعیت ایران به بدترین وجه ممکن نزول یافته بود و چیزی از رفاه و آسایش برای مردم وجود نداشت. برزویه طبیب چنین نوشته بود، «در مقدمه‌ی کلیله و دمنه که بی‌شک بخشی از اوضاع و احوال روحانی و اخلاقی اواخر عهد ساسانی را روشن می‌کند: در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی به تراجع آورده است و همت مردان از تقدیم حسنات قاصر گشته... افعال ستوده و احوال پسندیده مدروس گشته، و راه راست بسته، و طریق ضلالت گشاده، و عدل ناپیدا، و جور ظاهر، و علم و دانش متروک، و جهل مطلوب... حق منهزم و باطل مظفر...»^۲

استاد غلام‌رضا انصاف‌پور می‌گوید: «ملت ایران در هیچ دوره‌ای به اندازه دوره ساسانیان در بند اسارت محدودیت‌های طبقاتی نبود. در حقیقت در پایه دون انسانی زندگی می‌گذرانند، فقط باید کار می‌کرد، استثمار می‌شد، مالیات می‌داد، با افسون موبدان فرمان خدایان زمینی را می‌برد، به جنگ گسیل می‌گشت، حق هم نداشت تغییر طبقه بدهد و خواندن و نوشتن بلداند.»^۳

جالب آن است که به تصریح بسیاری از محققین و تاریخ‌پژوهان، اگر اسلام به ایران نیامده بود، مردم دسته دسته به مسیحیت می‌گرویدند! در اواخر دوره‌ی ساسانیان، «مسیحیت با موفقیت تمام با زرتشتی‌گری رقابت می‌کرد»^۴ و آقای مرتضی راوندی می‌نویسد: «منابع تاریخی نشان می‌دهد که بسیاری از ایرانیان به مسیحیت گرویدند و در این راه شربت

۱. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، ص ۲۹۵

۲. تاریخ ده هزار ساله ایران، ص ۱۲۸

۳. زندگی اقتصادی روستاییان، ص ۴۶۵

۴. تاریخ ایران، ص ۱۲۹

شهادت نوشیدند. بعضی معتقدند که مسیحیت در آن دوره چنان ریشه دوانیده بود که اگر اسلام نرسیده بود، دین مسیح جایگزین آیین زردشت می‌شد.^۱

بنابراین تلاش‌های آقای روزبهانی در خصوص انکار این مسلمات تاریخی کاملاً بی‌فائده است و کسی شواهد محکم و دلائل متقن تاریخی را برای گل روی آقای روزبهانی و بهانه‌های کودکانه‌ی ایشان به دیوار نخواهد کوبید! راست گفته‌اند که کسی که به دنبال فهمیدن باشد، یک دلیل او را کفایت می‌کند و کسی که به دنبال غرض‌ورزی باشد، هزاران دلیل نیز برای او کافی نخواهد بود...

۱. تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۴۹۷

مؤمن و کافر هرگز یکسان نیستند!

جناب آقای دکتر روزبهانی می نویسد: «قدر مسلم کافر و مؤمن، یکسان نخواهند بود... مؤمن دست روی دست می گذارد و سینه کش آفتاب می خوابد تا خدا، رزق و روزیش را بدهد، کافر در زندگیش به تلاش و کوشش و کشف مجهولات توجه نشان می دهد و تکنولوژی را به قیمت بالا به مؤمنین می فروشد که مغزشان یخ زده است...»^۱

می گویم: آقای روزبهانی ما را به یاد این شعر می اندازد که:

قال حمار الطیب توما	لو أنصفوني لكنت أركب
لأنني جاهل بسیط	وراکبی جهله مرکب ^۲

اولاً. عقیده‌ی مسلمانان بر آن نیست که باید گوشه‌ای نشست، تا از آسمان رزق و روزی نازل شود، بلکه مسلمانان تلاش را از ملزومات رسیدن به آن به حساب می آورند. ابن ابی العز حنفی رحمه الله می فرماید: «برخی از مردم گمان کرده اند که توکل با اکتساب و اخذ اسباب منافات دارد و زمانی که همه چیز مقدر شده است، دیگر نیازی به اسباب نیست. این گمان فاسد است، زیرا اکتساب بعضی از آن فرض، بعضی مستحب، بعضی مباح، بعضی مکروه و حتی بعضی از آن حرام است... پیامبر صلی الله علیه و آله که افضل توکل کنندگان است، لباس جنگ را می پوشد و برای کسب در بازارها راه می رود، تا جایی که کافران گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟!»^۳

ابن رجب حنبلی رحمه الله می فرماید: «خداوند متعال به کسب اسباب به همراه توکل امر کرده است. پس سعی بدنی در اسباب، اطاعت از او، و توکل قلبی بر او، ایمان به اوست.»^۴

۱. قرآن کلام محمد، ص ۱۷۲

۲. الاغ طیب گفت که اگر منصفانه با من رفتار می کردند، من سواره می بودم. زیرا من جاهل بسیط هستم و جهل من ساده است، اما آن که سوار من می شود، جهلش از نوع مرکب است!

۳. شرح الطحاوی، ج ۲، ص ۳۵۱

۴. جامع العلوم والحکم، ج ۲، ص ۴۹۸

استاد أبو فیصل بدرانی نیز می نویسد: «بعضی از مردم گمان می کنند که معنای توکل، ترک کسب و تلاش بدنی و ترک تدبیر با قلب است و این عقیده درست نبوده، بلکه ظن جاهلان است!»^۱

به راستی که آقای روزبهانی از بی خبرترین بی خبران است، زیرا در قرآن کریم نخوانده که الله متعال می فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾^۲ و همچنین می فرماید که ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۳ و بلکه آقای روزبهانی از سنت پیامبر ﷺ هم خبر ندارد که ایشان به فردی که شتر سائبه را رها نموده و بر خدا توکل کرده بود، فرمودند: شتر را ببند، سپس بر الله توکل کن!^۴ امر پیامبر ﷺ به مداوا کردن از بیماری ها، توسعه کشاورزی^۵، کسب روزی حلال^۶ و... نیز از جمله ی آن دلایل است که اسباب و توکل را به هم ربط می دهد و رابطه ی آن دو را برای ما آشکار می سازد.^۸

۱. شفاء الضرر بفهم التوکل والقضاء والقدر، ص ۴۰

۲. الأنفال، آیه ۶۰: «و برای مبارزه با آنان تا آنجا که می توانید نیرو و اسب های ورزیده آماده سازید، تا به وسیله آنها دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید.»

۳. البقره، آیه ۱۹۷: «و (هم برای سفر حج و هم برای سرای دیگر) توشه بگیرید، که بهترین توشه پرهیزکاری است، و ای خردمندان! من کیفر من پرهیز کنید.»

۴. تخریج أحادیث مشكلة الفقر وكيف عالجه الإسلام، ص ۲۳

۵. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۲۹

۶. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۰۳؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۱۸۹

۷. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۵۷

۸. در حقیقت توکل به معنای اعتماد به خداوند و واگذاری امور به خداوند، به همراه تهیه اسباب است.

بنابراین مسلمانان تنها بر خدا توکل نمی‌کنند، بلکه ابتدا به دنبال اسباب طلب رزق و... می‌روند و تلاش خود را بر آن صرف می‌کنند، سپس بر الله متعال توکل می‌کنند.

ثانیاً. اگر مسلمانان چنین عقیده‌ای داشتند، پس قرون طلایی اسلامی از دیدگاه آقای روزبهانی چه توجیهی دارد؟! او گمان کرده است که مسلمانان همواره در خواب و کفار همواره در بیداری و در مسیر کشف مجهولات! بوده‌اند، که همین مسئله دال بر جهالت و نادانی ایشان، و همچنین عدم مطالعه‌ی ایشان در زمینه‌ی تاریخ اسلام و جهان است. حقیقت آن است که کفار بسیاری از مجهولات خود را از مسلمانان فرا گرفتند و پیش از آن در خواب عمیق قرار داشتند! آقای ویل دورانت می‌نویسد: «اسلام در جهان مسیحی نفوذ گوناگون و بسیار داشت. اروپای مسیحی غذاها، شربتها، دارو، درمان، اسلحه، استفاده از نشانهای مخصوص خانوادگی، سلیقه، و انگیزه هنری، ابزارها و فنون صنعت و تجارت، و قوانین و راههای دریایی را از اسلام فرا گرفت و غالباً لغات آن را نیز از مسلمانان اقتباس کرد.»^۱ و در جایی دیگر می‌نویسد: «آهنگران و شیشه گران و نیز، جلدسازان ایتالیا، زره بافان و اسلحه سازان اسپانیا، همه، فنون خود را از صنعتگران مسلمان فرا گرفته بودند.»^۲ آقای منتگمری وات نیز می‌نویسد: «اروپاییان قبل از اینکه به پیشرفت‌هایی نایل گردند، تمام آنچه را که می‌توانستند از اعراب و دنیای اسلامی گرفته و اقتباس کردند.»^۳ همچنین آقای جرجی زیدان مسیحی فرموده‌اند: «دانش پروری و علم دوستی بزرگان اسلام سبب شد که روز به روز مؤلف و کتاب در قلمرو اسلام فزونی یابد و دایره‌ی تحقیق وسیع شود... هر جا که اسلام حکومت می‌کرد، علم و ادب به سرعت پیشرفت می‌نمود.»^۴

۱. تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۴۳۳

۲. همان، ج ۴، ص ۴۳۴

۳. تأثیر اسلام در اروپا، ص ۷۹

۴. تاریخ تمدن اسلام، ص ۵۹۵

خدمات مسلمانان صدر اسلام به علم طب و سائر علوم متعلق به آن نیز کاملاً هویدا و غیر قابل انکار است، چنان‌که ویل دورانت می‌نویسد: «پزشکان اسلامی پانصد سال تمام علمدار طب جهان بودند»^۱

و نیز می‌نویسد: «اسلام در ایجاد بیمارستانهای خوب و تهیه لوازم آن نیز پیشاهنگ جهان بود. بیمارستانی که نورالدین محمود به سال ۵۵۶ هـ ق (۱۱۶۰م) در دمشق ایجاد کرده بود سه قرن تمام بیماران را بدون دستمزد علاج می‌کرد و داروی رایگان نیز می‌داد»^۲

همچنین وی در خصوص تأثیر مسلمانان بر علم شیمی چنین می‌گوید: «شیمی، به عنوان یکی از علوم، تقریباً از ابداعات مسلمین است، زیرا آنها مشاهده دقیق و تجربه علمی و توجه به ثبت نتایج را بر محصول کار یونانیان که، چنانکه می‌دانیم، به بعضی تجربیات و فرضیات مبهم انحصار داشت بیفزودند. انبیک را اختراع کردند و نام آن نیز از ایشان است. تعداد زیادی مواد را تجزیه کردند و درباره سنگها تألیفاتی داشتند. مواد قلیایی و اسیدها را مشخص کردند و درباره موادی که به یکی از این دو تمایل دارد مطالعه کردند»^۳

در رابطه با علم گیاهشناسی نیز می‌گوید: «علم گیاهشناسی، که بعد از تئوفراستوس به دست فراموشی سپرده شده بود، به وسیله مسلمانان این عصر زندگی از سر گرفت. ادریسی کتابی درباره گیاهان نوشته و ۳۶۰ نوع گیاه را وصف کرده بود»^۴

مسلمانان نهایت تلاش خود را برای پیشرفت علوم مادی خرج کردند و در کنار آن به علوم اسلامی نیز پرداختند. چه بسا که اگر مسلمانان نمی‌بودند، اروپائیان هرگز روی پیشرفت را نمی‌دیدند و در همان جهل طاعون‌وار خود سرگردان می‌ماندند!

۱. تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۴۳۳

۲. همان، ج ۴، ص ۴۲۰

۳. همان، ج ۴، ص ۳۱۳

۴. همان، ج ۴، ص ۴۱۹

هدایت از دیدگاه اسلام

جناب روزبهانی می‌نویسد: «خداوند بر دل کافران مهر و بر گوش‌ها و چشم‌ایشان پرده نهاد و آن‌ها را عذابی است سخت. به غیر از این آیه، محمد در ۴۹ مورد دیگر به طور صریح نوشته که: دلیل این که بعضی از ساکنان کره (!) زمین، به او و اله‌اش ایمان نمی‌آورند، در حقیقت خواست و اراده خود اله است!»^۱

می‌گوییم: آقای روزبهانی از مسئله‌ای مشهور در میان علمای اسلام سخن می‌گوید که آن را «جبر و اختیار» می‌نامند. اهل علم از سلف تا خلف پیرامون این مبحث سخن گفته‌اند که آیا انسان مجبور است، یا این که اختیار دارد؟ فرقه جبریه در این مسئله کاملاً به خطا رفتند و با افراطی عجیب، هر فعلی را از بندگان نفی کرده و می‌گفتند که ما قدرتی بر افعال نداریم و همگی مجبور هستیم. در مقابل گروهی دیگر نیز به تفریط روی آورده و انسان را فاعل و خالق تمام افعالش می‌دانستند و نقش خداوند را در افعال بندگان به طور کلی منکر بودند.

قرآن کریم این مسئله را مبسوطاً بحث کرده است و هر کسی که با تمام قرآن آشنا باشد، سخنی مانند سخن آقای روزبهانی بر زبان نخواهد آورد. می‌گوییم که خداوند خالق هر چیزی است و هر چیزی با اذن و اراده او صورت می‌پذیرد، اما این بدان معنا نیست که خداوند انسان را بر کفر و معصیت مجبور ساخته باشد، بلکه انسان در انتخاب مسیر خود مختار است و همان‌گونه که می‌تواند راه ایمان و اطاعت را بپذیرد، می‌تواند راه گمراهی و سرکشی را انتخاب کند و الله متعال کسی را بر هیچ‌کدام از این دو طریق مجبور نمی‌کند. در نتیجه خداوند انسان‌ها را بر اساس آنچه کسب کرده‌اند مؤاخذه و حساب‌رسی می‌کند و هیچ جبر محضی علی‌رغم گمان پوچ باطل‌گرایان وجود ندارد. در نتیجه به این دلیل که هر فعلی از انسان به اراده و اذن خداوند است، می‌گوییم که هدایت و گمراهی نیز در اختیار

۱. قرآن کلام محمد، ص ۴۵

خداوند است و اوست که بندگان را هدایت و یا گمراه می‌سازد. اما خداوند چه کسانی را به راه گمراهان برده و هدایت نمی‌کند؟ قرآن کریم پاسخ داده است:

۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾^۱ یعنی: «قطعاً خداوند کسی که تجاوزکار و دروغ‌گو باشد را هدایت نمی‌کند.»

۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾^۲ یعنی: «همانا خداوند کسی که دروغ‌گو و ناسپاس باشد را هدایت نمی‌کند.»

۳. ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۳ یعنی: «و خداوند مردم ستم‌پیشه را هدایت نمی‌کند.»
 ۴. ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بَايَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۴ یعنی: «همانا خداوند کسانی که به آیاتش ایمان نمی‌آورند را هدایت نمی‌کند و برای آنان عذاب دردناکیست.»

حال که مشخصات کسانی که نصیبی از هدایت ندارند را دانستیم، باید ببینیم که خداوند هدایتش را نصیب چه کسانی می‌سازد:

۱. ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾^۵ یعنی: «و هر کس که خواهان آخرت باشد و برای آن تلاش کند، درحالی که مؤمن باشد، چنین کسانی تلاششان بی‌سپاس و بی‌اجر نمی‌ماند.»

۲. ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۶ یعنی: «و کسانی که در راه ما تلاش و کوشش کنند، آنان را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم و قطعاً خداوند با نیکوکاران است.»

۱. غافر، آیه ۲۸

۲. الزمر، آیه ۳

۳. البقرة، آیه ۲۵۸

۴. النحل، آیه ۱۰۴

۵. الإسراء، آیه ۱۹

۶. العنكبوت، آیه ۶۹

۳. ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾^۱ یعنی: «و هر کس به خداوند ایمان بیاورد، خداوند دلش را هدایت می‌کند.»

۴. ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ﴾^۲ یعنی: «خداوند با آن (کتاب) هر کسی که خوشنودی‌اش را دنبال کند، هدایت می‌کند.»

علامه ابن عثیمین رحمته الله نیز در این رابطه می‌فرماید: «پاسخ آن است که الله تبارک و تعالی تنها کسی را هدایت می‌کند که اهلیت و لیاقت هدایت را داشته باشد، و کسی را گمراه می‌سازد که اهل گمراهی باشد. خداوند می‌فرماید که «آنان چون از حق منحرف شدند، خداوند دل‌هایشان را بیشتر از حق دور داشت»^۳ و همچنین می‌فرماید که «اما به سبب پیمان شکنی ایشان، آنان را نفرین کردیم و از رحمت خود محروم داشتیم و دل‌هایشان را سخت نمودیم. آنان سخنان را تحریف و بخش فراوانی از آنچه بدیشان تذکر داده شده بود، ترک کردند. همیشه می‌توانی خیانتی از آنان ببینی، مگر عده‌ی کمی از ایشان»^۴... پس چگونه طریق گمراهی را می‌پیماید، سپس به این احتجاج می‌کند که خداوند همین را خواسته است؟!»^۵

بنابراین هر کسی که خواهان هدایت و آخرت باشد، خداوند توفیق هدایت را نصیب‌اش می‌کند و او را از هدایت‌یافتگان قرار می‌دهد. اما کسی که به دنبال سرکشی و ناسپاسی و گمراهی باشد، خداوند همان را نصیب وی خواهد کرد، و هجرت هر کسی به سوی آن چیزی خواهد بود که خواهانش بوده است، سپس در زمان قیامت میان بندگان با عدل و احسان فرق گذاشته و کافران را از مؤمنان جدا می‌کند.

۱. التغابن، آیه ۱۱

۲. المائدة، آیه ۱۶

۳. الصف، آیه ۵

۴. المائدة، آیه ۱۳

۵. رساله فی القضاء والقدر، صص ۱۵-۱۴

تناقض در آیات مربوط به توبه!

جناب آقای دکتر که به گمان خود تضاد آشکار! و تناقض صریحی یافته است، می گوید: «گذشته از چند آیه فوق، در خصوص توبه، قرآن آیات و احکام متضادی دارد. آیه ۱۸ نساء می گوید: کسی که در تمام عمر مشغول ارتکاب معاصی و اعمال زشت بوده، اگر در لحظات واپسین حیات توبه کند، توبه اش پذیرفته نمی شود... جالب این جاست که وقتی به سوره اسراء آیه ۲۵ و سوره توبه آیه ۱۰۴ و آیه ۱۱۰ سوره نساء می رسیم، با صراحتی باور نکردنی الله می گوید: الله توبه بندگان را پذیرفته و صدقه آنها را قبول می کند...»^۱

می گویم: هیچ تناقضی بین آیات مذکور وجود ندارد، بلکه آیات قرآن هم دیگر را تفسیر می کنند و آقای روزبهانی چیزی از فن تفسیر نمی داند. الله متعال به بندگان فرصت داده است تا زمانی که در قید حیات هستند، به سوی او بازگردند و از گناهان و بدی ها دستان خود را پاکیزه سازند. اما آن گاه که زمان وفات شخصی برسد و حجاب دنیوی از چشمانش برداشته شود، دیگر توبه کردن او ارزشی ندارد، چرا که در این حالت شخص از عاقبت بد خود باخبر شده است و راهی جز اظهار توبه ندارد، و آشکار است که اعمال زمانی دارای ارزش خواهند بود که اختیاری باشند. بنابراین در حالت کلی توبه بندگان إن شاء الله قابل قبول است، مگر در زمانی که استثناء شده است: ﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۲ یعنی: «توبه کسانی پذیرفته نیست که مرتکب گناهان می گردند (و به دنبال انجام آنها مبادرت به توبه نمی نمایند و بر کرده خویش پشیمان نمی گردند) تا آن گاه که مرگ یکی از آنان فرا می رسد و می گوید: هم اینک توبه می کنم. همچنین توبه کسانی پذیرفته نیست که بر کفر می میرند. هم برای اینان و هم آنان عذاب دردناکی را آماده کرده ایم.»

۱. قرآن کلام محمد، ص ۶۶

۲. النساء، آیه ۱۸

امام قرطبی رحمته الله می‌فرماید: «خداوند در حکم توبه‌کنندگان قرار گرفتن کسی که مرگش فرا رسیده و در حالت یأس قرار دارد را نفی کرده است، چنان‌که فرعون در آب گرفتار شد و آنچه که از ایمان ظاهر کرد، او را نفی نرساند. زیرا توبه در آن وقت نفی نمی‌دهد، چرا که حال زوال تکلیف است.»^۱

علامه ابن عاشور رحمته الله نیز در این رابطه می‌فرماید: «این نفی توبه‌ای است که هنگام ناامیدی از زندگی باشد، زیرا هدف اصلاح شدن فرد در این دنیا با استقامت شرعی است، درحالی‌که وقتی فرد از زنده ماندنش ناامید گردد، فائده‌ی توبه از بین می‌رود.»^۲

همچنین حدیث صحیحی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است که این معنا را تأیید می‌کند و دلیلش را برای ما آشکار می‌سازد: «لا تقوم الساعة حتی تطلع الشمس من مغربها، فإذا رآها الناس آمن من عليها، فذاك حين: لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل.»^۳ یعنی: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌که خورشید از مغرب طلوع کند. پس زمانی که مردم آن را ببینند، ایمان خواهند آورد. در این هنگام ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده باشد، پذیرفته نمی‌شود.»

بنابراین در آیات مذکور هیچ تضاد و تناقضی نیست، بلکه همگی قابل جمع هستند و هم‌دیگر را تفسیر می‌کنند، والله المستعان.

۱. تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۹۳

۲. التحریر والتنویر، ج ۴، ص ۲۸۱

۳. صحیح البخاری، ج ۶، ص ۵۸

جمع کردن سیم و زر برای علمای اسلام جایز است!

آقای روزبهانی می گوید: «همانطور که گفته شد، مسلمانان نبایستی زر و سیم جمع کنند، باید آن‌ها را به عنوان خمس و زکات به آخوندها بدهند و هیچ عیبی ندارد که آخوندها در ناز و نعمت و مال و منال و... به زندگی شاهانه دست یابند و همانطور که قبلاً هم گفتیم و نوشتیم، آخوند با فروش آخرت به ما، دنیا را برای خودش می خرد.»^۱

می گویم: شبهه را از چند وجه پاسخ خواهیم داد...

اولاً. این آیات مسلمانان را از کار و کسب درآمد نهی نمی کنند، بلکه مسئله چیز دیگریست و آقای روزبهانی در گمراهی خویش مانده است! اگر او آیهی قبلی را هم می آورد و خوب در آن تدبر می کرد، دیگر نه عرض خود را می برد و نه اسباب زحمت ما را فراهم می کرد! الله متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۲ یعنی: «ای مؤمنان! بسیاری از علماء دینی یهود و نصاری، اموال مردم را به ناحق می خورند و دیگران را از راه خدا باز می دارند و کسانی که طلا و نقره را اندوخته می کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده.»

این آیه فعل رهبان و علمای دینی اهل کتاب که حاصل دست رنج مردم را به ناحق برای خود گرفته و به مال اندوزی می پرداختند، محکوم می کند. همچنین مراد از اندوختن مال توسط مردم که در این آیه نهی شده، آن است که شخص بصورت افراطی ثروت اندوزی کند و حقوق شرعی مانند زکات را از آن پرداخت نکند. بنابراین مسلمانان حق دارند که طلا و نقره داشته باشند و اشکالی در این مسئله وجود ندارد و حتی در کتب فقهی ابوابی در بیان زکات طلا و نقره وجود دارد که خود گواهی بر این امر است. از بزرگان صحابه

۱. قرآن کلام محمد، ص ۱۰۱

۲. التوبة، آیه ۳۴

نیز نقل شده است که آن چه زکاتش ادا شود، گنج محسوب نمی شود. اما آن چه زکاتش پرداخت نشود، گنج است، اگر چه مقدارش قلیل باشد.^۱ ضمناً عالم و غیر عالم هم از این حکم استثناء نیستند و زمانی که مالشان به حد لازم برسد، باید زکات آن را پرداخت کنند.

ثانیاً. زکات مصارفی دارد که بر هشت صنف تقسیم می گردد و در قرآن کریم این هشت صنف معرفی شده اند: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۲ یعنی: «زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبتشان می شود، (آزادی) بندگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه (تقویت آئین) خدا، و واماندگان در راه (و مسافران درمانده و دورافتاده از مال و منال و خانه و کاشانه) می باشد. این یک فریضه ی مهم الهی است و خدا دانا و حکیم است.»

بنابراین زکات به افراد نیازمند جامعه می رسد و آن چنان که آقای دکتر! خیال پردازی کرده است، وسیله ای برای راحتی و آسایش زندگانی علماء نیست! آخرت فروشی نیست و اگر فروشی هم بود، مسلماً علماء فروشنده ی آن نمی بودند! بنگرید که تعصب تا به کجا می رسد و انسان را در چه عمقی از گرداب ضلالت فرو می برد!

ثالثاً. بزرگان صدر اسلام بر خلاف گمان آقای روزبهانی، در ناز و نعمت و زندگی شاهانه! نمی زیستند. پیش تر در خصوص زندگی زاهدانه ی رسول خدا ﷺ به صورت مفصل سخن گفتیم و بیان کردیم که ایشان حتی غذایشان در حد غذای یک شخص عادی هم نبود، چه رسد به آن که زندگی شاهانه داشته باشند! در اینجا نیز می گوئیم که خلفای راشدین به تبعیت از پیامبر ﷺ زندگی ساده ای داشتند و از تجملات دنیوی به دور بودند. خلیفه ی نخستین پیامبر ﷺ که ابو بکر صدیق رضی الله عنه بود، «در زندگی ساده و زاهد مآب بود،

۱. تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۳۸

۲. التوبة، آیه ۶۰

نرمخو و در عین حال مصمم بود، و به همه کارهای کوچک و بزرگ اداره و قضا شخصاً می‌رسید و تا عدالت را اجرا نمی‌کرد خاطرش آرام نمی‌گرفت.^۱

آقای جرجی زیدان مسیحی نیز در خصوص شیوه‌ی زندگی خلفای راشدین می‌نویسد: «خوراک خلفاء با خوراک فقیرترین مردم یکسان بود و البته از ناداری و ناتوانی آنطور گذران نمی‌کردند، بلکه برای دل‌جویی و برابری با مردم فقیر به خود سختی می‌دادند.»^۲

و همچنین می‌نویسد: «خلفای راشدین در مسجد روی حصیر یا پوست گوسفند می‌نشستند، خلیفه با نهایت سادگی عبا یا ردایی به خود پیچیده بود. مردم به مسجد می‌آمدند و کار خود را انجام می‌دادند و خلیفه با اسم و رسم عادی خطاب می‌کردند، خلیفه هم این وضع را بسیار عادی می‌دانست.»^۳

این مسئله منحصر به عهد صحابه نیست، بلکه علمای ربانی امت همواره چنین بوده‌اند، امام بشر الحافی رحمته فرموده است: «طلب دنیا (و امکانات دنیوی) از طریق مزمار^۴، از طلب دنیا به وسیله‌ی دین برایم پسندیده‌تر است!»^۵

آری! پیشوایان ما این‌گونه زندگی می‌کردند و اگر امروزه اشخاصی از موقعیت اجتماعی خود سوء استفاده می‌کنند، گناه آنان بر خودشان است و نمی‌توان اشکالات آنان را، اشکالات دین مبین اسلام به حساب آورد.

۱. تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۲۴۱

۲. تاریخ تمدن اسلام، ص ۶۱

۳. همان، ص ۹۹۹

۴. مزمار یک آلت موسیقی است که در آن دمیده می‌شود.

۵. منهاج القاصدین، ج ۲، ص ۸۴۶

توهین به پیروان موسی در قرآن!

آقای روزبهرانی در اعتراض به آیه‌ی آخر سوره‌ی الفاتحه می‌نویسد: «چطور الله چند صد سال پیش، وقتی موسی را برگزید و او را فرستاده خودش ساخت، موسی و قوم یهود برایش عزیز بودند، حالا که محمد از راه رسیده، یک‌دفعه تمام سوابق و احترام و این‌که یهودیان قوم برتر خدا هستند، به دست فراموشی سپرده می‌شود و آنان مورد خشم الله قرار می‌گیرند و به عنوان گمراهان تاریخ قلمداد می‌شوند.»^۱

می‌گوییم: دین نزد خداوند اسلام است و اصل دعوت تمامی انبیاء بر توحید بوده است. اما هر امتی شریعتی دارد و زمانی که شریعتی به شریعتی دیگر نسخ گردد، بر پیروان شریعت سابق لازم است که از پیامبر جدید تبعیت کرده و از دستوراتش اطاعت کنند. بنابراین زمانی که یهودیان نکوهش شوند، پیروان راستین موسی (علیه السلام) نکوهش نشده‌اند، زیرا اطاعت از پیامبر خودشان بر آنان واجب بوده و شریعت‌شان منسوخ نبوده است. یهودیان جنایات بسیاری مرتکب شدند و غالباً نعمت‌های خداوند را با شکر پاسخ ندادند، بلکه انبیاء الهی را به قتل رساندند و زمین را از خون آنان سرخ کردند. این مسئله که تنها در قرآن نیامده است تا معترضین آن را افترای اسلام به شمار بیاورند، بلکه جنایات یهودیان در کتاب مقدس هم وارد شده است. برای مثال در نحیمیا آمده است که: «بر تو فتنه/انگیخته و ترمز نموده، شریعت تو را پشت سر خود انداختند و انبیای تو را که برای ایشان شهادت می‌آوردند تا بسوی تو بازگشت نمایند، کشتند و اهانت عظیمی به عمل آوردند.»^۲

برای آشکارتر شدن موضوع، یک مثال ساده کفایت می‌کند: تصور کنید که یک استاد به شاگرد خود بگوید که من برای پیشرفت تو بسیار تلاش کردم و تو را بیش از دیگران یاری رساندم، اما اکنون سرکشی و طغیان می‌کنی! آیا در این میان اشکالی وجود دارد؟ مسلماً هیچ عقل سالمی به این سؤال، پاسخ «بله» نمی‌دهد!

۱. قرآن کلام محمد، ص ۳۵

۲. کتاب مقدس، نحیمیا، باب ۹، شماره ۲۶

توهین به قوم ترک در قرآن!

جناب آقای روزبهانی در ادامه می‌نویسد: «ذو القرنین به سرزمینی رسید که بین دو سد بود و در ترکستان قرار داشت که مردمی داشت که اصلاً هیچ چیز نمی‌فهمیدند (آیه ۹۲) حالا بچه‌های خوبم متوجه شدید که ریشه‌ی جوک‌هایی که برای ترک‌ها می‌سازند از کجا آب می‌خورد...»^۱

می‌گوییم:

اولاً. ریشه‌ی لطیفه‌هایی که برای اقوام مختلف ساخته می‌شود، شاید به همان هویت ملی شما بازگردد که خود را قوم برتر می‌دانستند و دیگران را پست و خوار می‌شمردند! همچنین ظاهراً آقای دکتر نمی‌داند که ترک‌ها، چندین قرن سکان رهبری امت اسلامی را در دست داشته و مدافع آن بودند! پس از فروپاشی خلافت عباسیان، دولت عثمانی، به عنوان بزرگ‌ترین دولت اسلامی طول تاریخ شناخته می‌شود. آقای جرجی زیدان می‌گوید: «در زمان سلطان سلیمان عثمانی وسعت ممالک عثمانیان از بوداپست در کنار رود تون تا اسوان و کرانه‌ی نیل از رود فرات تا تنگه‌ی جبل الطارق امتداد یافت.»^۲

اگر (چنانچه مؤلف گمان کرده است) اسلام به قوم ترک توهین کرده بود، آیا آنان حاضر بودند که چنین خدمتی به اسلام و مسلمانان انجام دهند؟!

ثانیاً. خداوند می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا﴾^۳ و این نفهمیدن بصورت مطلق نبوده است، و مقصود آیه آن است که با مشقت متوجه کلام می‌شده‌اند. این غیر قابل فهم بودن، می‌تواند به دلیل سختی زبان ایشان، و یا دور بودن آنان از تمدن‌های دیگر باشد.

۱. قرآن کلام محمد، ص ۱۲۷

۲. تاریخ تمدن اسلام، ص ۸۶۲

۳. الکهف، آیه ۹۳: «تا آن گاه که به میان دو کوه رسید و در فراسوی آن دو کوه گروهی را یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند.»

ثالثاً. از دیدگاه اسلام، تعصبات قومی هیچ ارزشی ندارد و الله متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^۱ و علامه ابن کثیر دمشقی رحمته الله می‌فرماید که بر اساس این آیه، تمامی مردم با هم برابر هستند و تنها بر اساس امور دینی که اطاعت از خدا و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، بر هم دیگر برتری می‌یابند.^۲ احادیث بسیاری نیز در این معنا وارد شده است که تنها به تعدادی اشاره می‌کنیم:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ»^۳ یعنی: «به راستی که خداوند به صورت و اموال شما نمی‌نگرد، بلکه به دل‌های شما و اعمالتان نگاه می‌کند».

۲. ایشان به ابوذر رضی الله عنه فرمودند: «انظر، فَإِنَّكَ لَيْسَ بِخَيْرٍ مِنْ أَحْمَرَ وَلَا أَسْوَدَ إِلَّا أَنْ تَفْضُلَهُ بِتَقْوَىٰ»^۴ یعنی: «آگاه باش! به راستی که تو از سرخ و سیاه بهتر نیستی، مگر آن‌که با تقوا بر او برتری یابی!»

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَىٰ عَرَبِيٍّ، وَلَا أَحْمَرَ عَلَىٰ أَسْوَدَ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَىٰ أَحْمَرَ، إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ...»^۵ یعنی: «ترجمه ناقص»

۱. الحجرات، آیه ۱۳: «ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریده ایم، و شما را تیره‌تیره و قبیله‌قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شماست. خداوند مسلماً آگاه و باخبر است.»

۲. تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ص ۳۸۵

۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۸۷

۴. مسند أحمد، ج ۳۵، ص ۳۲۱

۵. همان، ج ۳۸، ص ۴۷۴

۴. رسول خدا ﷺ فرمود: «الناس بنو آدم، وخلق الله آدم من تراب»^۱ یعنی: «مردمان فرزندان آدم هستند و خداوند آدم را از خاک آفرید.»

بنابراین افتخار به نسب و قومیت نه تنها نزد اسلام و مسلمانان جایی ندارد، بلکه از عادات بد عهد جاهلیت به شمار می‌رود که به شدت از آن نهی شده است. اگر قومیت‌گرایی جاهلی در اسلام معتبر بود، هرگز سلمان فارسی و صهیب رومی -رضی الله عنهما- و پیامبر عربی ﷺ نزد هم نمی‌نشاند!

۱. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۴۲

آیا کعبه را ابراهیم بنا کرد؟!

جناب آقای دکتر می نویسد: «[قرآن] ساختن این بنا را به ابراهیم نسبت می دهد، درحالی که در هیچ یک از کتب تاریخی نمی توانید مدرکی بیابید که پای ابراهیم به مکه رسیده باشد. ابراهیم بار آخر به کنعان رسید و در آن جا فوت کرد و همان طوری که گفتیم هیچ گاه مکه را ندید. پس نگارش چنین آیات که جعل تاریخ است، در کتابی که می گویند پیام الله است، چه معنایی به همراه دارد؟ خود بگوئید!»^۱

می گویم: چگونه آقای روزبهانی با چنین لهجه ای از ابراهیم (علیه السلام) و اتفاقات حیات ایشان سخن می گوید، حال آن که هیچ تاریخ متصلی از آن زمان وجود ندارد و هر چه که هست، ظنیات مؤرخین می باشد؟!

بر اساس قرآن کریم و احادیث صحیح مسلمانان، ابراهیم (علیه السلام) کعبه را بنا کرد و مسلمانان چنین نصوصی را پذیرفته اند و هیچ شکی در صحت آن ندارند. غیر مسلمانان نیز از طرفی نمی توانند این مسئله را انکار کنند، بلکه نهایتاً باید در پذیرش یا رد این مسئله توقف کنند، چرا که تاریخ معتبری از آن زمان در دست نیست که بتوان بر اساس آن حکم و بر قرآن کریم شبهه وارد کرد.

۱. قرآن کلام محمد، ص ۶۳

انکار معمر بودن نوح در قرآن کریم!

جناب روزبهانی می نویسد: «در آیه ۱۱ [از سوره فاطر]... ایشان می گوید: کسی از بندگان من عمر طولانی نمی کند، که با آوردن سند و مدرک از کتاب های عهد عتیق، به سن و سال نوح و اعتقالبش که همه چند قرن زندگی کردند، اشاره می کنیم.»^۱

می گویم: آقای دکتر! بر عادت گذشته ی خود پیش رفته اند و باز هم در نقل نصوص خیانت کرده اند. آیه را بصورت کامل ببینیم: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»^۲ یعنی: «خداوند (اصل) شما (آدم) را از خاک بیافرید، سپس شما (ذریه آدم) را از نطفه خلق کرد، و آن گاه شما را به صورت زوج های (نر و ماده) درآورد. هیچ زنی باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر آن که خدا می داند. هیچ شخص پیری عمر درازی بدو داده نمی شود و هیچ شخصی از عمرش کاسته نمی شود، مگر این که در کتاب (لوح محفوظ) ثبت شده است، این برای خدا ساده و آسان است.»

این آیه، بدان معناست که هیچ فردی عمرش دراز یا کوتاه نخواهد شد، مگر آن که خداوند این را از قبل می دانسته و در لوح محفوظ یا علم ازلی او ثبت شده است.^۳ اما آقای دکتر روزبهانی قسمت دوم را کتمان کرده و تنها قسمت اول را آورده که «هیچ شخصی صاحب عمر دراز نمی شود...» و سپس آن را وسیله ی طعن بر قرآن کریم قرار داده، حال آن که طعن بر امانت علمی ایشان وارد است! ایشان که ادعای نقد اسلام و خردگرایی دارند، چگونه به مخاطبین خود دروغ می گویند و آیات را بصورت ناقص نقل کرده و فهم اشتباه خود را در مسائل دخیل می سازند؟!

۱. قرآن کلام محمد، ص ۱۸۳

۲. فاطر، آیه ۱۱

۳. تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۵۳۸

حال اگر پرسیده شود که: آیا اسلام، عمر طولانی نوح علیه السلام را انکار کرده است؟ در پاسخ می‌گوییم: آقای روزبهانی قرآن کریم را به دقت مطالعه نکرده‌اند، چرا که در سوره‌ی عنکبوت به عمر طولانی نوح اشاره شده است: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾^۱

پس این شبهه‌ی آقای دکتر روزبهانی نیز ناشی از قلت اطلاعات ایشان از کتاب خداست و بی‌شک شخصی که قرآن شناس باشد، نه تنها چنین اشکالات سخیفی مطرح نمی‌کند، بلکه به حقانیت محتوای آن پی خواهد برد.

۱. العنکبوت، آیه ۱۴: «ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم، و او نهصد و پنجاه سال در میان آنان ماندگار شد...»

علت رؤیت ماه چیست؟!

دکتر روزبهانی می نویسد: «ای پیامبر از تو سؤال می کنند سبب بدر و هلال چیست؟ بگو که سبب آن تعیین اوقات حج است... از هر بچه ای بپرسند که علت رؤیت ماه چیست؟ بلافاصله پاسخ می دهد که نوری را که ما در ماه می بینیم، انعکاس نوری است که از خورشید به سطح آن می تابد...»^۱

می گویم: از هر بچه ای بپرسند که آقای روزبهانی این مطالب را از کجا آورده، بلافاصله پاسخ می دهد که ایشان این اباطیل و خزعلات را از کتب مستشرقین کپی پیست کرده و خود در آن ها تأمل نکرده است، چرا که هیچ رنگی از درایت و فهم در کلمات خاکستری این مرد! دیده نمی شود و هر چه که هست، غرض ورزی احمقانه با چاشنی تمسخر در هیئت ملیجک هاست!

الله سبحانه و تعالی می فرماید: است: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾^۲ یعنی: «درباره ی هلال های ماه از تو می پرسند. بگو که آن ها شناسه های زمانی (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج هستند.»

این آیه بر خلاف آنچه که از عقل چلاغ معاندین حاصل شده است، در پی بیان علت بازتاب نور خورشید توسط ماه نیست، بلکه پرده از حکمتی از حکمت های خلقت ماه می دهد. در گذشته که تکنولوژی مانند زمان حال پیشرو نبوده و غالب ابزارهای انسان مأخوذ از حس طبیعت بوده، ماه یکی از وسیله های تشخیص تاریخ بوده است. بنابراین گذشتگان با توجه به شکل ماه، می دانستند که در چه زمانی هستند و این برای آنان در مسائلی مانند روزه گرفتن، حج و... بسیار کاربردی بوده است. شیخ طنطاوی رحمته الله در تفسیر این آیه فرموده است: «مواقیت، جمع میقات به معنای وقت است... معنای آیه آن است که: بعضی از مردم در رابطه با حکمت این هلال ها از تو می پرسند. ای محمد، به آنان بگو که

۱. قرآن کلام محمد، صص ۴۴-۴۳

۲. البقرة، آیه ۱۸۹

همانا الله آن را آفریده تا وقت‌گذاری شده و مردم زمان روزه، زکات، حج، عده‌ی زنان، مدت حمل و رضاع و غیر از این موارد را که به امور زندگانی آنان مربوط است را به صورت مشخص، بدانند.^۱

اگر سؤال شود که چرا به جای صورت علمی، به حکمت دینی آن پرداخته شده است، می‌توان گفت که مسائل علوم طبیعی از جمله چیزهایی هستند که فهمیدن آن‌ها واجب نیست و در نتیجه خداوند مسئله را از حیث حکمت دینی برای آنان بیان کرده که درک و فهم آن واجب بوده است، و به این مسئله در بلاغت، اسلوب حکیم گفته می‌شود.^۲ ابو زهره رحمته الله در این خصوص می‌نویسد: «بنابراین زمانی که این سؤالات که به علم دین ارتباط ندارد را پرسیدند، خداوند توجه آنان را به ناحیه دینی معطوف کرد که واجب است آن را شناخته و درک کنند... در امر بلاغت به این امر، اسلوب حکیم گفته می‌شود...»^۳

از سویی دیگر می‌توان گفت که در این آیه نیامده که مردم از حیث علمی و در خصوص چگونگی انعکاس نور پرسیده باشند تا توقع داشت که قرآن کریم در رابطه با این مسئله پاسخ دهد، بلکه ممکن است که از فائده‌ی آن پرسیده باشند! بنابراین اصل اشکالی که معترضین گرفته‌اند، خود جای بحث و نظر فراوان دارد و به حد استدلال نخواهد رسید!

۱. التفسیر الوسیط، ج ۱، ص ۴۰۳

۲. المنیر للزحیلی، ج ۲، ص ۱۶۸: «هذا یسمى فی البلاغة الأسلوب الحکیم فقد سألوا الرسول صلی الله علیه وسلم عن الهلال، لم یبدو صغیرا ثم یزداد حتی یتکامل نوره؟ فصر فهم إلی بیان الحکمة من الأهلة، فهي الأولى بالسؤال عنها.»

۳. زهره التفاسیر، ج ۲، ص ۵۷۳

منابع

١. قرآن كريم

أ. علوم قرآن و تفسير

١. الإسرائيليات والموضوعات في كتب التفسير، أبو شهبه، مكتبة السنه
٢. البرهان في علوم القرآن، بدر الدين الزركشى، دار إحياء الكتب العربيه
٣. التحرير والتنوير، محمد الطاهر بن عاشور التونسي، الدار التونسيه
٤. المقدمات الأساسية في علوم القرآن، عبد الله الجديع، مركز البحوث الإسلامية
٥. تفسير الطبري، محمد بن جرير الطبري، مؤسسة الرسالة
٦. تفسير القرآن العظيم، إسماعيل بن كثير الدمشقي، دار طيبة
٧. تفسير القرطبي، شمس الدين القرطبي، دار الكتب المصريه

ب. حديث، رجال و درايه

١. السنن الكبرى، أحمد بن الحسين البيهقي، دار الكتب العلميه
٢. الشمائل المحمديه، محمد بن عيسى الترمذي، دار إحياء التراث العربى
٣. سلسلة الأحاديث الصحيحه، ناصر الدين الألباني، مكتبة المعارف
٤. سلسلة الأحاديث الضعيفه، ناصر الدين الألباني، دار المعارف
٥. سنن أبي داود، سليمان بن الأشعث السجستاني، المكتبة العصريه
٦. سنن الترمذي، محمد بن عيسى الترمذي، دار الغرب الإسلامى
٧. صحيح البخارى، محمد بن إسماعيل البخارى، دار طوق النجاء
٨. صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج النيسابورى، دار إحياء التراث العربى
٩. ميزان الاعتدال، شمس الدين الذهبي، دار المعرفه

ج. تاريخ اسلام، ايران و جهان

١. المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام، جواد على، دار الساقى

۲. ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستنسن، ترجمه رشید یاسمی، صدای معاصر
۳. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، نگاه
۴. تاریخ الطبری، محمد بن جریر الطبری، دار التراث
۵. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمه احمد آرام و دیگران، چاپخانه علمی و فرهنگی
۶. تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام، امیر کبیر
۷. تأثیر اسلام در اروپا، موننگمری وات، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات مولی
۸. تاریخ تمدن ایران ساسانی، سعید نفیسی، کتاب پارسه
۹. تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات پیروز
۱۰. تاریخ ده هزار ساله ایران، عبد العظیم رضایی، انتشارات اقبال
۱۱. تاریخ عرب قبل از اسلام، عبد العزیز سالم، ترجمه باقر صدوری نیا، انتشارات علمی و فرهنگی
۱۲. مزدایرستی در ایران قدیم، آرتور کریستنسن، ترجمه ذبیح الله صفا، دانشگاه تهران

د. متفرقه

۱. أحكام أهل الذمة، ابن قیم الجوزیة، رمادی للنشر
۲. الثمر المجتبی، سعید بن علی القحطانی، مؤسسه الجریسی
۳. الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح، تقی الدین الحرانی، دار العاصمه
۴. الصارم المسلول، تقی الدین الحرانی، الحرس الوطنی السعودی
۵. المغنی، ابن قدامة المقدسی، مكتبة القاهرة
۶. المفردات فی غریب القرآن، الراغب الأصبهانی، دار القلم
۷. الملل والنحل، محمد بن عبد الکریم الشهرستانی، مؤسسه الحلبي
۸. اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید
۹. شرح العقیده الطحاویة، ابن أبی العز الحنفی، مؤسسه الرساله